

زن و ولایت سیاسی و قضایی

نویسندگان: محمد مهدی آصفی

منبع: مجله فقه اهل بیت، سال ۱۳۸۴، شماره ۴۲

مقدمه

امروزه در جهان اسلام نمونه‌های فراوانی از مشارکت زنان در مدیریت کلان اجرایی وجود دارد. در بسیاری از کشورهای اسلامی مشارکت گسترده زنان در مجالس قانون گذاری (پارلمان) و ریاست ادارات به چشم می‌خورد، در مدارس و دانشگاه‌ها به تدریس و در بیمارستان‌ها به درمان بیماران اشتغال دارند، عهده دار مسئولیت‌هایی در سفارت خانه‌ها و نیز امور قضایی و امنیتی هستند؛ در روزنامه‌گاری، تبلیغات، سینما و تئاتر فعالیت می‌کنند و خلاصه در کارهای تبلیغی، سیاسی، فنی، علمی، ورزشی و دیپلماتیک حضور گسترده‌ای دارند.

در این زمینه دیدگاه‌های فقهی متفاوتی وجود دارد:

1. برخی فقیهان طرفدار سلب مطلق هستند (زن را به کلی از ورود در کارهای اجتماعی منع می‌کنند).
2. برخی نیز قائل به ایجاب مطلق هستند (میان زن و مرد در انجام کارهای اجتماعی هیچ تفاوتی قائل نیستند و زن را در انجام هر کاری آزاد می‌دانند).

3. بیشتر فقیهان معاصر در مراتب ولایت، تفصیل قائل شده‌اند.

ما در این نوشتار برآنیم تا پیرامون دیدگاه فقیهان در دو منصب ولایت عام و قضاوت به بحث بپردازیم و امید است در فرصتی دیگر به تبیین دیدگاه اسلام در باره جایگاه زن در جامعه پرداخته شود. مطلب اخیر هر چند مرتبط با حکم شرعی فقهی است، ولی غیر از آن است و لازم نیست همیشه میان این دو مسأله، همگونی وجود داشته باشد.

پیش از ورود به بحث اصلی ذکر این مقدمه لازم است که ولایت، حکومت، قضاوت و دیگر منصب‌هایی که به انسان حق تصرف در زندگانی دیگران را می‌دهد باید به اذن خداوند باشد؛ زیرا اولین شرط در نافذ بودن ولایت یک نفر بر دیگری این است که بتواند جلوی خواست و اراده او را بگیرد و هیچ کس - جز به اذن و فرمان خداوند - بر دیگری نفوذ و سلطه ندارد و نمی‌تواند امر حکومت و ولایت و سلطنت بر دیگران را بر عهده بگیرد.

دو اصل در قرآن وجود دارد که در آنها هیچ گونه شک و تردیدی نیست:

اصل نخست: در زندگی انسان، حاکمیت و ولایت فقط مخصوص خداوند یا کسی است که خداوند به ولایتش اذن و فرمان داده است. به این آیات توجه کنید:

... 1. **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ**؛ «۱»

حکم و فرمان، فقط مخصوص خداست.

2. **وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ**؛ «۲»

پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند و هر چه بخواهد بر می‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند. ...

3. **أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءِ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ**؛ «۳»

آیا آنان غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟! در حالی که فقط خداوند «ولی» است. ...

4. **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**؛ «۴»

سرپرست و ولیّ شما فقط خدا و پیامبران و آنهایی هستند که ایمان آورده‌اند....
اصل نخستین را به طور اختصار بیان کردیم.

اصل دوم: از آنجا که خداوند ولیّ انسان است و همه زندگی‌اش در اختیار او است، حق ندارد هیچ چیزی را جز به اذن صریح از سوی خداوند به او نسبت دهد و اگر چنین کند به او نسبت دروغ داده است:

قل  الله اذن لكم   على الله تفترون؛«٥»

بگو آیا خداوند به شما اجازه داده یا به خدا نسبت دروغ می‌دهید؟

بنابراین هیچ کس نمی‌تواند حکم یا اذن یا هر امری را جز با دلیل و برهان، به خداوند نسبت دهد و اگر بدون دلیل چیزی را به او نسبت دهد بر خداوند دروغ بسته است. این نیز دومین اصلی بود که آن را به طور اختصار بیان کردیم. پس ولایت و سلطنت و اعمال قدرت در زندگی دیگران، از اختیارات خداوند و از مصادیق ولایت بر زندگی آدمی است که خداوند آن را به خودش اختصاص داده است و آیات صریح قرآن نیز دلالت می‌کند که هیچ کس حق ندارد جز با اذن و فرمان او آن را برعهده بگیرد.

دخالت زن در شئون ولایت نیز مانند مرد از این قاعده مستثنا نیست و در همان محدوده‌ای است که خداوند آن را به خودش اختصاص داده است. از این رو اگر مجتهدی برای زن ولایت شرعی قائل شود و حکومت و سلطنت و ولایت وی در امور دیگران را برای وی جایز بداند، باید به مقتضای آیه «قل  الله اذن لكم   على الله تفترون»«٦»، مستند به اذن صریح از سوی خداوند باشد و در این جهت میان زن و مرد تفاوتی نیست.

پس از این درباره دیدگاه حرمت ولایت زنان و شرط بودن ذکوریت در ولایت سخن خواهیم گفت و در ادامه، اصلی را که در مقدمه این بحث مطرح نمودیم نقد خواهیم کرد.

فصل اول: ولایت زن

بر ممنوعیت ولایت عام برای زن به سه دلیل قرآن، روایات و اجماع استدلال شده است و ما از این پس به نقل این دلیل‌ها و نقد آنها می‌پردازیم:

دلیل اول: استدلال به قرآن کریم

بر ممنوعیت ولایت و حکومت برای زنان به برخی از آیات قرآن استدلال شده است. و ما تنها به ذکر آیاتی که دلالتشان قوی‌تر است بسنده می‌کنیم:

« 1. الرجال قوامون على النساء »

بر عمومیت سرپرستی مردان بر زنان و مشروع نبودن ولایت و قضاوت زن به این آیه استدلال شده است:

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم...؛«٧»

مردان به خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرارداده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند سرپرست زنانند.

واژه «قوام» صیغه مبالغه از ماده قیام است، و عبارت «الرجال قوامون على النساء» بدین معناست که مردان قائم به امور زنان هستند و نسبت به امور آنها متعهدند. این معنا در بردارنده نوعی از نفوذ و تأثیر ولایت مردان بر زنان است و قطعاً این معنی - اجمالاً - از آیه مزبور فهمیده می‌شود، ولی بحث اصلی در محدوده این قیومیت است. آیا تنها به زندگی زناشویی محدود است یا علاوه بر آن امور سیاسی و قضایی را نیز شامل می‌شود؟

برخی از این آیه عمومیت قیومیت مردان بر زنان در خانواده و بیرون از آن را نتیجه گرفته‌اند.

سخنان مفسران:

طریحی در کتاب مجمع البحرین گفته است: «آیه یاد شده بدین معناست که مردان بر زنان قیومیت ولایی و سیاسی دارند و خداوند در آیه برای این مطلب دو دلیل نیز اقامه کرده است: دلیل اول وجود موهبتی الهی است که مرد داراست و زن فاقد آن است، همچون کمال عقل، حُسن تدبیر و توان بیشتر در انجام اعمال و عبادات است و به همین جهت نبوت، امامت، ولایت، اقامه شعائر، جهاد، قبول شهادت در همه امور، سهم بیشتر در ارث و... به مردان اختصاص یافته است. دلیل دوم امری اکتسابی است به این معنا که مردان به زنان نفقه و مهریه پرداخت می‌کنند، با اینکه هر دو از دواج بهره‌مند می‌گردند». «۸» قرطبی می‌گوید:

مردان خرج زنان را می‌دهند و از آنان دفاع می‌کنند؛ همچنین حاکمان، امیران و رزمندگان از میان آنان هستند و زنان با این امور کاری ندارند. «۹»

ابن کثیر می‌نویسد:

آیه «الرجال قوامون على النساء» بدین معناست که مرد قیّم زن است؛ یعنی رئیس و بزرگ و حاکم بر زن بوده و هنگام بروز اشتباه، وی را تأدیب می‌کند، و عبارت «بما فضل الله بعضهم على بعض» بدین معناست که مردان از زنان برترند و مرد، بهتر از زن است. از این رو نبوت و سلطنت به مردان اختصاص دارد. «۱۰»

فخر رازی در تفسیر خود یاد آور می‌شود:

مردان بر زنان برتری و مزیت‌های فراوانی دارند... یکی از آن مزیت‌ها این است که پیامبران و عالمان از میان مردان هستند، امامت کبری و صغری درمیان آنان است و جهاد، اذان و خطبه به آنان اختصاص دارد. «۱۱»

مرحوم علامه طباطبایی - در تفسیر المیزان - بهترین توجیه را در دلالت آیه بر عمومیت قیومیت مردان بر زنان آورده است. ایشان در تفسیر این آیه می‌گوید:

«عمومیت علتی که حکم «الرجال قوامون على النساء» در آیه بر آن مترتب شده، دلالت دارد که این حکم، مخصوص شوهران نیست. یعنی قوام بودن، مخصوص مرد نسبت به همسرش نیست؛ بلکه این حکم از سوی خداوند برای گروه مردان بر گروه زنان در همه جهاتی که به زندگی هردو مربوط می‌شود، قرار داده شده است. بنابراین در امور زیر مردان بر زنان ولایت دارند:

الف. جهات عمومی و اجتماعی که با برتری مردان مرتبط است، مانند حکومت و قضاوت که حیات و پویایی جامعه به آن بستگی دارد و قوام این دو به تعقل است که طبعاً در مردان بیش از زنان وجود دارد.

ب. دفاع در میدان نبرد که نیازمند قدرت و قوت عقلانی است. بنابراین، آیه «الرجال قوامون على النساء» دارای اطلاقی همه جانبه است. «۱۲»

نقد سخنان یاد شده:

اشکال‌های فراوانی به این سخنان وارد است و آنها را در نقد خود بر دلالت آیه بر عمومیت قیومیت مردان بر زنان، خلاصه می‌کنیم. دلیل ما بر عدم عمومیت، روایتی است که مفسران در شأن نزول این آیه ذکر کرده‌اند: زنی از انصار نسبت به شوهر خود نافرمانی کرد و ناشزه شد و او هم وی را کتک زد. آنگاه پدر آن زن او را به محضر رسول خدا(ص) برد و عرض کرد: دخترم را به ازدواج این مرد در آورده‌ام و او وی را کتک زده است. حضرت فرمود: دخترت می‌تواند شوهرش را قصاص کند. آن زن به همراه پدرش از محضر رسول خدا برخاستند که ناگهان پیامبر فرمود: برگردید، اکنون جبرئیل بر من نازل شد و این آیه را بر من نازل کرد. سپس پیامبر اکرم(ص) فرمود: ما چیزی را اراده کردیم، ولی خداوند چیز دیگری را اراده کرده است و قطعاً اراده خداوند بهتر است و به همین سبب قصاص را برداشت. «۱۳»

تفسیر آیه کریمه:

با دقت در این آیه در می‌یابیم که قیومیت مردان بر زنان، حکمی تشریحی بوده و بر دو علت استوار است: ۱. علت تکوینی ۲. علت تشریحی اقتصادی.

علت تکوینی همان سخن خداوند: «بما فضل الله بعضهم على بعض» (۱۴) است. قطعاً این برتری تکوینی است نه تشریحی. بنابراین مرد بودن نوعی برتری دینی نیست که خداوند به مردان داده و زنان را از آن محروم کرده باشد؛ «۱۵» بلکه خداوند از میان این دو جنس به مردان مزیت‌هایی داده که زنان از آن برخوردار نیستند و همین مزیت‌ها، مردان را در جایگاه قیومیت در زندگی زناشویی قرار داده است.

این برتری تکوینی بدین معنا نیست که خداوند از این دو جنس، تمام مزیت‌های انسانی را به مردان اختصاص داده است و کلام خداوند: «بما فضل الله بعضهم على بعض» هرگز بر این معنا دلالت ندارد، و واقعیت خارجی این دو جنس نیز مطلب مذکور را تأیید نمی‌کند.

این مطلب، روشن و غیر قابل مناقشه است؛ زیرا خداوند به زنان نیز برتری‌های تکوینی داده است که مردان فاقد آن هستند. بهره زنان از نرم خویی، زیبایی، عاطفه و جذابیت، از مواردی است که در مردان وجود ندارد و در مقابل، مردان از شدت، قوت، غلظت و قدرت بر رویارویی برخوردارند که زنان از آن محرومند.

این ویژگی‌های زنان، آنان را شایسته برخی کارهای زندگی کرده که مردان نمی‌توانند آن را انجام دهند، چنان که ویژگی‌های مردان نیز آنان را شایسته انجام برخی کارهای دیگر کرده که زنان توان انجام آنها را ندارند و هر دو، برتری تکوینی است، یکی ویژه زنان است و دیگری ویژه مردان، البته با این تفاوت که برتری‌های خدا دادی مردان، آنان را شایسته عهده دار شدن کارهای سخت کرده که نیازمند رویارویی، طاقت فراوان و صبر و مقاومت است، و برتری‌های خدادادی زنان، نیز آنان را شایسته انجام کارهای دیگر زندگی کرده که مستلزم نرم خویی، آرامش، عاطفه و دلسوزی و مهربانی است.

بنابراین، برتری تکوینی حالتی متعادل است که به صورت برابر در هر دو جنس نهاده شده است. تعبیر قرآنی: «بما فضل الله بعضهم على بعض» دقیق است؛ زیرا اگر - مثلاً - عبارت «بما فضل الله الرجال على النساء» به جای آن استعمال می‌شد، مطلب تفاوت می‌کرد؛ چون عبارت نخست (بعضهم على بعض) به برتری متوازن در هر دو جنس اشاره دارد؛ ولی عبارت دوم، برتری مردان را بر زنان متذکر می‌شود. و در قرآن به جای عبارت دوم، عبارت نخست آمده است «۱۶». این پاسخی است به ادعای عمومیت قیومیت مردان بر زنان با تمسک به علت تکوینی.

اما علت دوم، کلام خداوند متعال: «و بما أنفقوا من أموالهم» است. این علت، تشریحی و اقتصادی بوده و مخصوص زندگی زناشویی است و دادن هزینه‌های زنان در غیر زندگی خانوادگی و زناشویی بر مردان واجب نیست.

آیه یاد شده، برتری تکوینی و وجوب نفقه در زندگی زناشویی را علت حکم قرآنی «الرجال قوامون على النساء» قرار داده است. در نگاه نخست، سه احتمال در آیه وجود دارد: ۱. قیومیت تمام مردان بر تمام زنان: «الرجال قوامون على النساء». ۲. قیوم بودن مردان بر زنان در تمام روابط مشترک میان آنان، مانند زندگی زناشویی و ارتباط در کارهای مشترک میان مردان و زنان همچون رابطه حکومت و اداره جامعه. در همه این روابط، مردان در جایگاه قیومیت بر زنان قرار دارند. ۳. اختصاص قیومیت به زندگی زناشویی؛ بدین معنا که مردان فقط در بخش محدودی که عبارت است از زندگی زناشویی حق قیومیت بر زنان را دارند، نه در تمام امور مربوط به زندگی مشترک.

برای این آیه احتمال چهارمی تصور نمی‌شود.

بررسی احتمالات سه گانه:

احتمال اول: امکان ندارد کسی معنای قیومیت را بداند و اینچنین ادعا کند.

احتمال دوم: این نیز قطعاً درست نیست و هیچ فقهی بدان فتوا نداده است؛ زیرا اگر این احتمال درست باشد بدین معناست که در تمام روابط مشترک میان دو جنس، مردان قیّم زنان هستند. بنابراین در صورت شراکت مرد و زنی در تجارت، مرد حقّ قیّمومت دارد و همچنین هیچ زنی اجازه به خدمت گرفتن یا اجیر کردن مردی را برای کار ندارد.

پس به ناچار فقط احتمال سوم باقی می‌ماند و آن عبارت است از محدود بودن قیّمومت به زندگی زناشویی، آن هم نه در تمام شوون زندگی زناشویی بلکه در بخش محدودی از آن، مثل بیرون رفتن از منزل در مواردی که با حقّ شوهر (روابط زناشویی) منافات داشته باشد و مانند آن از مواردی که بخش کوچکی از زندگی خانوادگی را تشکیل می‌دهد.

نقد عامّ بودن علّت بیان شده در آیه پیش از این گفتیم که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بر این باور است که به مقتضای عامّ بودن علّت مذکور در آیه، قیّم بودن مردان بر زنان، حکمی عامّ و فراگیر است. نقد ما بر این دیدگاه چنین است:

الف. تعلیل مذکور در آیه به معنای برتری مطلق مردان بر زنان نیست، و بدین جهت در آیه عبارت «بعضهم علی بعض» آمده است. در این باره پیش از این توضیح دادیم.

ب. تعلیل دیگر در آیه، مخصوص زندگی زناشویی است: «و بما أنفقوا من أموالهم» و نتیجه، تابع اخصّ تعلیل‌ها است.

ج. عموم قیّمومت مردان بر زنان مستلزم این است که قیّمومت زنان بر مردان هیچگاه - جز در مواردی که دلیل خاص وجود دارد - جایز نباشد در حالی که چنین رأیی برای فقیهان آشنا نیست. هیچ فقهی نمی‌تواند بگوید آیه بر عدم مشروعیت قیّمومت زنان بر مردان - جز در مواردی که دلیل خاص وجود داشته باشد - دلالت می‌کند تا در نتیجه، مشروعیت استخدام مردان توسط زنان نیازمند دلیل خاص باشد.

د. حتی اگر چنین ادعایی را بپذیریم ولایت زنان بر زنان و قضاوت زنان برای زنان چه مانعی دارد؟! «2. وللرجال علیهنّ درجّة»:

یکی از دلایل ممنوعیت ولایت زنان، کلام خداوند است:

«...و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف و للرجال علیهنّ درجّة...» ۱۷»

و برای زنان همانند وظایفی که بردوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند. استدلال کنندگان گفته‌اند: خداوند میان مردان و زنان در حقوق و واجبات برابری برقرار کرده و برای هر یک وظایفی قرار داده و حقوقی را تعیین کرده است؛ ولی خداوند حقوق مردان را از زنان با یک درجه جدا کرده است و آن درجه عبارت است از: قیّمومت در درون خانواده و بیرون از آن.

فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است:

مرد بر زن چندین برتری دارد: عقل، دیه، ارث و شایستگی برای امامت، قضاوت و شهادت. «۱۸»

اشکال بر این استدلال:

این آیه در میان آیات طلاق قرار دارد و این آیات، حقوق و تکالیف زن در درون خانواده را بیان می‌کند و برای زنان در برابر تکالیفی که بر ایشان - در خانواده - قرار داده شده حقوقی را مشخص می‌کند. همچنین برای مردان - در خانواده - به همان نسبت که وظایفی تعیین شده حقوقی نیز قرار داده شده است، با این تفاوت که تکالیف و حقوق مردان با تکالیف و حقوق زنان متفاوت است. بنابراین، خانواده یک مشارکت متوازن و متعادل میان مرد و زن است که در آن حقوق و تکالیف به صورت عادلانه تقسیم شده است، البته مردان از زنان در خانواده با یک درجه متمایز می‌شوند و برخی حقوق فقط به مردان اختصاص می‌یابد، مانند حق طلاق. وقوع این آیه در میان آیات طلاق مؤید همین برداشت است. این برداشت، روشن است و بیش از این به توضیح نیاز ندارد.

اگر در آیه مذکور، از این ظهور صرف نظر کنیم، واژه «درجه» در آیه مجمل است و قدر متیقن از آن، طلاق و مانند آن است و تعمیم آن به دیگر جایگاه‌های اجتماعی نیازمند اثبات است، و بدون دلیل روشن، نمی‌توان اختصاص مردان به ولایت را اثبات کرد. «۱۹»

پس در این آیه باید یکی از دو راه را انتخاب کنیم:

الف. آیه در حقوق و تکالیف در محدوده خانواده ظهور دارد و معنای درجه، اختصاص مردان به برخی از حقوق در این محدوده است.

ب. آیه مجمل است و در نتیجه واژه «درجه» عام نبوده و فقط با دلیل خاص می‌توان این واژه را به ولایت و حکومت سرایت داد. «3 أو من ینشأ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین»؛ «۲۰»

آیا کسی را که در لابه لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و در هنگام جدال توان ابراز دلیل روشنی ندارد (فرزند خدا می‌خوانید)؟! «4. قَرْنٌ فِی بَیْوتِکُمْ وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَى...»؛ «۲۱»

در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین (درمیان مردم) ظاهر نشوید. ...

خداوند در آیه اول، زن را چنین توصیف کرده است: «و هو فی الخصام غیر مبین؛ و در هنگام جدال، قادر بر آشکار کردن دلایل روشن نیست» و قاضی در قضاوت می‌بایست حقیقت را آشکار کند و لذا به این آیه بر عدم مشروعیت قضاوت زن استدلال شده است.

خداوند در آیه دوم به همسران پیامبر دستور می‌دهد که در خانه هایشان بمانند و بدین جهت اصحاب پیامبر (ص) به عایشه به خاطر این که برای جنگ با امیر مؤمنان علی (ع) از خانه رسول خدا بیرون آمد، خرده گرفتند. این آیه گرچه همسران پیامبر را مخاطب قرار داده است، ولی حکم آن شامل همه زنان با ایمان نیز می‌شود و تنها مخصوص همسران پیامبر نیست و حکومت و ولایت و قضاوت مستلزم خروج از خانه و رفت و آمد میان مردان است.

نقد

در دلالت این دو آیه بر ممنوعیت ولایت و حکومت و قضاوت برای زنان نقدهایی وجود دارد:

آیه نخست در ردّ مشرکینی است که فرشتگان را دختران خدا می‌دانند و سپس بیان می‌کند که دختران و زنان به زینت، خود آرایی و تجمل میل فراوانی دارند، ولی رغبتی به دخالت کردن در نزاع‌ها ندارند و روحیاتشان با این گونه امور سازگار نیست. این مطلب درست است، اما به تنهایی نمی‌تواند دلیل ممنوعیت حکومت و ولایت برای زنان باشد و جایز نیست که فقیه در مقام فتوا به تحریم حکومت و امامت و قضاوت برای زن به این آیه استناد کند؛ زیرا خداوند در این آیه به بیان خصوصیات غالبی و عمومی مرد و زن پرداخته است، در حالی که چه بسا زنانی هستند که در عهده دار شدن امور اجتماعی و سیاسی و قضایی و در امر قیمومت، از بسیاری مردان برتر می‌باشند! و قطعاً نمی‌توان از این آیه استفاده کرد که هر مردی از هر زنی برتر است و زن به سبب این ویژگی تکوینی توان تصدّی امور اجتماعی را ندارد.

این آیه در باره زنان، نظیر کلام خداوند در باره عموم انسان‌ها اعم از زنان و مردان است:

«... و خلق الانسانُ ضعیفاً»؛ «۲۲»

و انسان ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز مقاومتش کم) است.

و خلق الانسان من عجل...؛ «۲۳»

انسان، از عجله آفریده شده است.

«إنّ الانسان خلقُ هلوعاً * إذا مسّه الشرُّ جزوعاً * و إذا مسّه الخیرُ منوعاً»؛ «۲۴»

یقیناً انسان حریص و کم طاقت آفریده شده، هنگامی که بدی به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او می‌رسد از دیگران باز می‌دارد(و بخل می‌ورزد).

و آیاتی از این دست که بیانگر نقاط ضعف انسان‌ها در تکوین و خلقتشان می‌باشد و در عین حال از آنها نمی‌توان استفاده کرد که انسان توان تصدی امور را ندارد.

البته بدون شک نقاط ضعف تکوینی زنان برای کارهای سیاسی، اجتماعی و قضایی بیشتر است و بدین جهت مردان در این موقعیت‌ها - حتی نزد غیر مسلمانان و در جوامع غربی - چند برابر زنان حضور دارند. و این دلیل روشنی بر اختلاف خلقت زنان با مردان است، علاوه بر آنکه قدرت مردان برای تصدی این امور بیشتر از زنان می‌باشد. این حکمی عام است که قرآن آن را ذکر کرده و واقعیت تاریخی و اجتماعی نیز آن را تأیید می‌کند، علاوه بر آن که نمی‌توانیم از این گونه آیات، حکم حرمت برای حضور زنان را استنباط کنیم. بله، اگر دلیلی خاص از آیات یا روایات بر حرمت وجود داشته باشد این آیات برای تأیید دیدگاه حرمت، صلاحیت دارند.

آیه دوم: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...»، به احتمال قوی مخصوص همسران پیامبر است؛ زیرا خداوند از آنان می‌خواهد که در حیات پیامبر و حتی پس از رحلت آن حضرت، کرامت رسول خدا را حفظ کرده و از این گونه امور که آنها را در معرض اذیت و آزار قرار می‌دهد پرهیز کنند. آیه پیش از این «یا نساء النبی لستنَّ كأحدٍ من النساء...» اشاره و بلکه تصریح به این نکته دارد، و دست کم احتمال اختصاص این آیه به همسران پیامبر(ص) وجود دارد و همین احتمال برای بطلان استدلال به آیه جهت اثبات حرمت خروج زنان از خانه به صورت مطلق کفایت می‌کند.

بنابراین، اگر زن، زیبایی‌های خود را نشان ندهد و در صورت ازدواج از شوهرش اجازه بگیرد، می‌تواند از خانه خارج شود. و ما فقیه‌ی که بیرون رفتن زن از خانه با اجازه شوهرش را حرام بداند، سراغ نداریم و نیز هیچ فقیه‌ی بیرون رفتن زن مجرد را در صورت رعایت موازین شرعی(زیبایی و آرایش خود را نشان ندهد، بی‌عفتی و بی‌بندوباری نکند، و یکی از محارمش همراه وی باشد، اگر قول به وجوب همراهی محارم را بپذیریم) حرام نمی‌داند و بی‌تردید شرط بیرون رفتن زن از خانه این است که زیبایی و آرایش خود را نشان ندهد، و بی‌عفتی و بی‌بندوباری نکند و در صورت ازدواج، از شوهرش اجازه بگیرد.

از این بیانات روشن شد که در قرآن هیچ دلیلی صریح و روشن بر حرمت تصدی امور اداری و سیاسی و قضایی توسط زن وجود ندارد.

دلیل دوم: استدلال به سنت

برای اثبات حرمت حکومت، امامت و قضاوت برای زن، به برخی از روایات استدلال شده است. ما روشن‌ترین آنها را ذکر کرده و موارد قابل نقد را بیان می‌کنیم:

1. روایت: «لن یفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة!»»

این حدیث را بخاری از ابی بکره نقل کرده است. ابی بکره می‌گوید: خداوند مرا در روزهای جنگ جمل با حدیثی که از رسول خدا شنیده بودم نجات داد، زیرا چیزی نمانده بود به اصحاب جمل بپیوندم و در کنار آنان بجنگم که به یاد این حدیث افتادم: وقتی به رسول خدا(ص) خبر رسید که دختر کسری حکومت بر مردم فارس را به دست گرفته است، فرمودند:

لن یُفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة! «۲۵»؛

مردمی که ولی امرشان را زن قرار دهند هرگز رستگار نخواهند شد.

در روایت دیگری آمده است:

لن یفلح قوم ملّکوا أمرهم امرأة! «۲۶»»

مردمی که زن را عهده‌دار حکومت کنند هرگز رستگار نخواهند شد.

و در روایت دیگری آمده است:

لا یفلح قوم تملکهم امرأه؛ «۲۷»»

مردمی که پادشاهشان زن است رستگار نخواهند شد.

این روایت را ترمذی نیز از ابی بکره نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است. «۲۸» از جابر بن سمره هم نقل شده که پیامبر فرمودند: «لن یفلح قوم یملک رأیهم امرأه؛ «۲۹»» مردمی که صاحب نظر آنها زن باشد رستگار نمی‌گردند». حسن بن شعبه از امامیه نیز در تحف العقول این روایت را به صورت مرسل از رسول خدا(ص) نقل کرده است. «۳۰» همچنین شیخ طوسی در خلاف «۳۱» و فاضل نراقی در مستند الشیعه «۳۲» آن را روایت کرده‌اند. گرچه این روایت در کتاب‌های امامیه به صورت مسند ذکر نشده، ولی شهرت و نقل فراوان آن از پیامبر اکرم(ص) ضعف سند آن را جبران می‌کند و انسان به صدور آن از جانب حضرت اطمینان پیدا می‌کند.

این روایت با صیغه نهی وارد نشده تا از قبیل احکام مولوی باشد، بلکه ارشاد به زیان و هلاکت مردمی است که زن، سرپرستی امور آنان را بر عهده بگیرد و هنگامی که فهمیده شد ولایت زن زیان بار است، به حکم عقل، دوری از آن واجب می‌گردد؛ زیرا عقل دفع ضرر را واجب می‌داند.

شاید بتوان گفت که این جمله به دلالت التزامی عرفی، بر حکم مولوی تحریمی و حکم وضعی به عدم مشروعیت ولایت زن دلالت دارد؛ زیرا روایت در صدد انکار بر کسانی است که امور خود را به زنان واگذار کرده و در زندگی خود آنان را والی و حاکم خویش قرار داده‌اند و برداشت عرف از این انکار، نهی تکلیفی و بطلان وضعی ولایت و حکومت زنان است.

دیدگاه برخی معاصران

یکی از اندیشمندان براین باور است که این روایات به یک واقعه خارجی اشاره دارد: در زمان رسول خدا(ص) امپراطور فارس بر اثر اوضاع نابسامان اداری و سیاسی، در آستانه فروپاشی قرار گرفت و از جمله آن نابسامانی‌ها این بود که زنان عهده دار سلطنت شدند. «۳۳» روایات به این مصداق خارجی معین اشاره دارد، نه این که بیانگر حکم شرعی و قضیه حقیقی باشد.

او می‌گوید: «دوست دارم برداشت عمیق‌تری از این حدیث ارائه کنم و این بدین معنا نیست که مایل باشم زنان رئیس ادارات یا حکومت‌ها شوند، بلکه دوست دارم برترین مردم (چه زن و چه مرد) رئیس دولت یا حکومت باشد. با خود اندیشیدم این حدیث که سند و متن آن صحیح است و از پیامبر(ص) در این باره وارد شده به چه معناست؟ در زمانی که حکومت فارس بر اثر فتوحات اسلامی سقوط کرد، در آن سرزمین، حکومتی مستبد و ظالم و دارای آیین بت پرستی سلطنت می‌کرد، هیئت حاکمه شورا را نمی‌شناخت و برای دیدگاه مخالفین خود احترامی قائل نبود. روابط میان افراد بسیار زشت بود. گاهی شخص برای رسیدن به اهدافش پدر یا برادرش را می‌کشت. مردم نیز نوکر و مطیع بودند. در آن وضعیت که حکومت فارس شکست‌های پی در پی را تحمل می‌کرد و بخش‌های مختلفی از سرزمین خود را از دست می‌داد، شاید اگر یک فرمانده نظامی توانمندی وجود داشت، می‌توانست جلوی شکست‌های پی در پی را بگیرد؛ ولی سیاست شرک آلود وقت، امور دولت و ملت را به دست زن جوان بی تجربه‌ای سپرده بود و این امر، خبر از نابودی مطلق این حکومت می‌داد و پیامبر اکرم(ص) حدیث فوق را برای اشاره به این تحولات و در مقام توصیف آن فرمود:

اگر در سرزمین فارس کارها براساس شورا انجام می‌شد و رئیس حکومت زنی مانند حاکم اسرائیل «گولدامیر» یهودی بود که امور نظامی را در اختیار فرماندهان توانمند می‌گذاشت و آنها امور مربوطه را انجام می‌دادند، حتماً پیامبر به گونه‌ای دیگر اوضاع جاری را توصیف می‌کرد و...» «۳۴»»

نقد:

نویسنده محترم در سند روایات اشکالی نکرده، بلکه دلالت آن‌ها را نمی‌پذیرد. ولی دیدگاه او به شدت قابل نقد است؛ زیرا خصوصیت زمان یا مکان صدور احادیث، سبب از بین رفتن عمومیت حکم در آن روایات نمی‌شود، بلکه عبارت: «لن یفلح قوم و آوا أمرهم امرأة»، ثبوت و دوام همیشگی این حکم را می‌رساند؛ چون از یک سو نکره در سیاق نفی مفید عموم است و از سوی دیگر واژه «لن» بر همیشگی بودن دلالت می‌کند. از این رو عام بودن احادیث روشن است و مناقشه در دلالت روایات بر حرمت، بی‌جاست.

بنابراین، می‌توان به این روایات برای اثبات حرمت ولایت زنان و بطلان آن استدلال کرد؛ ولی قدر متیقن از این روایات و بلکه مفهوم عبارت: «و آوا أمرهم امرأة» و «ملکوا أمرهم امرأة» و «ملکتهم امرأة» همان ولایت عام است. اما نفی ولایت‌های فرعی منشعب شده از ولایت عام و همچنین قضاوت، از این روایات فهمیده نمی‌شود.

2. روایت مناهی زن:

مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که می‌گوید: شنیدم امام محمد باقر(ع) می‌فرمود: این امور وظیفه زنان نیست: [این کارها از زنان خواسته نشده است] اذان؛ اقامه؛ نماز جماعت؛ عیادت مریض، تشییع جنازه، بلند گفتن تلبیه؛ هروله(تند دویدن) میان صفا و مروه؛ استلام حجرالاسود؛ داخل کعبه شدن؛ حلق(تراشیدن سر برای خارج شدن از احرام)، بلکه زنان برای خارج شدن از احرام مقدار کمی از موهای خود را کوتاه کنند؛ عهده دار شدن قضاوت؛ سرپرستی حکومت؛ «۳۵» مورد مشورت واقع شدن؛ ذبح کردن حیوان مگر در حال ضرورت. و می‌بایست در هنگام وضو از باطن آرنج آب بریزد(بر خلاف مردان که از پشت دست آب می‌ریزند) و... «۳۶»

سند این روایت ضعیف است و در سلسله سند آن بیش از یک مجهول وجود دارد و نمی‌توان به آن اعتماد کرد. علاوه بر آن که جمله‌های قبل و بعد از عبارت محل شاهد: «عهده دار شدن قضاوت و سرپرستی حکومت» همگی یا از مکروهات و مستحبات است و یا تنها بر رفع وجوب دلالت دارد و همه این موارد جزو اختصاصات زنان است.

بنابراین، وحدت سیاق گویای این است که حکم موجود در این عبارت حکم تکلیفی است و به قرینه سیاق، قدر متیقن از آن کراهت است و از آن، حکم وضعی(اشتراط مرد بودن در قضاوت و حکومت) فهمیده نمی‌شود. به هر حال اگر دلیلی بر ممنوعیت قضاوت و حکومت برای زن وجود داشته باشد، این روایت برای تأیید آن دلیل مناسب است، ولی خودش نمی‌تواند دلیل مستقلی باشد؛ چون که از جهت سند و دلالت ضعیف است.

3. توصیه‌های پیامبر(ص) به امام علی(ع) در باره مناهی زن:

شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، با سند خود از حماد بن عمرو و انس بن محمد، از پدرش، از جعفر بن محمد(ع) از پدرانش(ع) نقل کرده که از جمله توصیه‌های پیامبر اکرم(ص) به امام علی(ع) این است:

ای علی، این موارد بر عهده زنان نیست: نماز جمعه، نماز جماعت. اذان و اقامه؛ عیادت مریض؛ تشییع جنازه؛ هروله بین صفا و مروه؛ لمس کردن حجرالاسود؛ تراشیدن سر و عهده دار شدن قضاوت، همچنین با آنان مشورت نشود. «۳۷»

سند این روایت نیز ضعیف است، و حماد بن عمرو و انس بن محمد که شیخ صدوق روایت را به آنها نسبت داده مجهول هستند و طریق(سند) صدوق به این دو نیز ضعیف است. علاوه بر آنکه احکام مواردی که در این روایت آمده است کراهت و نفی استحباب و نفی وجوب است و این احکام موارد قبل و بعد از جمله: «و لاتولی القضاء» را در بر می‌گیرد. از این رو روایت مزبور نیز مناسب تأیید ادله قوی است و نمی‌توان آن را دلیل مستقلی بر منع زنان از قضاوت و ولایت و حکومت دانست.

4. روایت «هلکت الرجال حیث أطاعت النساء»:

ابو بکره روایت کرده است: شخصی نزد پیامبر(ص) آمد و از پیروزی لشکر حضرت خبر داد، پیامبر که سرش در دامان عایشه بود تا این خبر را شنید از جای برخاست و سجده کرد و چون سجده‌اش تمام شد ماجرا را پرسید و آن شخص به بیان ماجرا پرداخت و در ضمن سخنانش در باره دشمن چنین گفت: «حاکم آنها زن بوده است» در این هنگام پیامبر اکرم(ص) فرمود:

هلکت الرجال حیث أطاعت النساء؛ «۳۸»»

هرگاه مردان از زنان اطاعت کنند، هلاک می‌شوند.

فقیهان اهل سنت، این روایت را نیز بر اساس موازین جرح و تعدیل و به جهت وجود بگّار بن عبدالعزیز بن ابی بکره، ضعیف دانسته‌اند. ابن معین در باره وی می‌گوید: «اعتباری ندارد» و در جای دیگر می‌نویسد: «این شخص ضعیف است». ابن عدی گفته است: «امیدوارم بتوان به روایات این شخص عمل کرد، ولی او از جمله افراد غیر معتبری است که روایاتشان نوشته شده است.» «۳۹» علاوه بر آنکه در متن حدیث نیز اشکالی وجود دارد و اطمینان انسان را نسبت به آن از بین می‌برد. در این روایت آمده است:

هنگام ورود آن شخص (خبر دهنده) سر پیامبر(ص) در دامان همسرش عایشه بود و پیامبر پس از شنیدن خبر از جای برخاست و سجده شکر به جا آورد!

در این زمینه روایات دیگری نیز از این دست وجود دارد که همگی از حیث سند یا دلالت قابل نقد است و هیچ یک را نمی‌توان دلیل مستقلی دانست، هر چند می‌توان از آن‌ها به عنوان تأیید ادله استفاده کرد.

دلیل سوم: اجماع

در کتاب‌های علمای گذشته شیعه، در این مسأله اجماعی نیافتیم. ولی فقیهان اهل سنت اجماع علمای سنی بر این مسأله را ذکر کرده‌اند. شاید سبب عدم اجماع در این مسأله نزد امامیه این باشد که شیعه، امامت و ولایت عظمی را به نصّ پیامبر اکرم(ص) برای وصیّ اول، امیر مؤمنان علی(ع) ثابت می‌داند و سپس برای دیگر اوصیاء، به نصّ وصیّ پیشین ثابت می‌شود. به همین جهت فقیهان امامیه - در این مسأله نیازی ندیده‌اند که راجع به آن، بحث فقهی کنند، اما علمای اهل سنت در این مسأله تصریح به اجماع کرده‌اند.

قرطبی در تفسیر خود نوشته است:

فقیهان در این که زن نمی‌تواند امام باشد، اجماع دارند هر چند در جواز قضاوت زن در اموری که شهادتش پذیرفته می‌شود اختلاف نظر دارند. «۴۰»»

امام الحرمین جوینی می‌گوید:

فقیهان در این که زن نمی‌تواند امام باشد، اجماع دارند. «۴۱»»

واز معاصرین، مؤلف کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» به اجماع فقیهان بر این مطلب تصریح کرده است. «۴۲»»

همان گونه که یاد آور شدیم هیچ یک از علمای گذشته در مسأله حکومت و ولایت زن ادعای اجماع نکرده است؛ اما در مسئله قضاوت، صاحب کتاب جواهر الکلام ادعا کرده که در این که قاضی می‌بایست مرد باشد اختلافی وجود ندارد «۴۳» البته به زودی به نقد این اجماع خواهیم پرداخت و اگر این اجماع صحیح باشد، روشن است که اجماع بر اشتراط مرد بودن در امامت و حکومت نیز محرز خواهد شد؛ زیرا قضاوت از مهمترین وظایف حاکم و امام است و یکی از مهمترین کارهایی است که باید با نظارت امام انجام شود. پس اگر اجماع در شرط مرد بودن در قضاوت، معتبر باشد، قطعاً مرد بودن در امامت و حکومت نیز شرط خواهد بود. ولی اصل این اجماع مورد قبول نیست و وجود اجماع امامیه بر اشتراط مرد بودن در قضاوت، برای ما ثابت نشده است. به زودی در بحث جواز یا حرمت تکلیفی تصدّی قضاوت از سوی زن و بطلان وضعی آن، در این باره سخن خواهیم گفت.

ما هر چند در میان فقیهان متأخر امامیه شخص قابل اعتنایی را که مخالف با این دیدگاه باشد، نمی‌شناسیم، اما در میان بعضی از کتاب‌های فقهی امامیه در گذشته که به دست ما رسیده، تصریح به اجماع یا طرح این مسأله را ندیدیم و نبود اختلاف میان علمای متأخر یا اجماع آنان اگر به زمان امام معصوم متصل نباشد حجت نیست، زیرا دیدگاه ما در حجیت اجماع با دیدگاه بقیه مذاهب اسلامی متفاوت است و ما روایت نبوی: «لاتجتمع أمتی علی خطأ»^{۴۴} را قبول نداریم هر چند اینجا جای بررسی این مسأله نیست.

حجیت اجماع در نزد ما بر این پایه استوار است که وجود روایات صریح ائمه معصومین(ع) که به دست علمای متقدم رسیده است، سبب اتفاق نظر آنان گشته و پس از آن، این روایات مفقود شده و فقط فتوای فقیهان باقی مانده که بر وجود روایات دلالت می‌کند. زیرا در صورتی که یک حکم را در میان فتوای فقیهان مشاهده کنیم و دلیل آن را هم نتوانیم از کلمات آنان به دست بیاوریم، مطمئن می‌شویم که حتماً این فتوا بر اساس روایات صریحی بوده که به دست ما نرسیده است و این گونه از فتاوا نشانگر روایاتی است که در زمان ظلم و استبداد و فشار سیاسی و علمی از بین رفته‌اند.

بنابراین دیدگاه، فتوای فقیهان در فروع فقهی که در کلمات آخرین سلسله از علمای گذشته و یا علمای متأخر یافت می‌شود، حتی در صورت اجماع حجت نیست؛ چون زمان این فتواها به زمان امامان معصوم متصل نیست تا از این راه بتوانیم اتصال حکم را به زمان معصوم به دست آوریم. از این رو، نبود اختلاف و حتی وجود اجماع در مسائل و فروع مطرح شده در عصر متأخرین، حجت به معنای علمی این واژه نیست.

نگاهی اجمالی به مشروعیت ولایت زن

سخنانی که تاکنون گفتیم، نگاهی تفصیلی به ادله بود و به تک تک این دلایل - به جز حدیث نبوی مشهور: «لن یفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة» - اشکال نمودیم. اینک پس از آن تفصیل، دوباره این مسأله را به اجمال مطرح می‌کنیم؛ زیرا نگاه اجمالی به ادله با نگاه تفصیلی به آن تفاوت دارد. پیش از این گفتیم که ادله مزبور برای تأیید مناسب هستند، ولی برای استدلال صلاحیت ندارند. اما وقتی ادله‌ای برای تأیید مناسب باشند، پس از قرار گرفتن در کنار یکدیگر، گاهی مجموعاً شایستگی برای استدلال پیدا می‌کنند و مورد بحث ما از این قبیل است؛ زیرا تأییدات زیر، دست به دست هم داده و انسان از مجموع آنها اطمینان حاصل می‌کند که شرع در ولایت و امامت، مرد بودن را شرط می‌داند:

1. آیات قرآن،

2. احادیث پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)،

3. شهرت فتوایی،(حتی در فقیهان امامیه کسی را که قابل اعتنا باشد^{۴۵}) و قائل به جواز ولایت و امامت برای زن باشد، سراغ نداریم).

4. اجماع فقیهان اهل سنت بر عدم جواز؛

از مجموع این ادله می‌فهمیم که شریعت مرد بودن را در امامت و ولایت شرط می‌داند و نمی‌خواهد زن وارد این گونه کارهای اجتماعی شود و بشریت را در معرض رنج‌ها و آسیب‌های فراوان قرار دهد، در حالی که مسئله حاکمیت امر خطیری است که به راحتی نمی‌توان از کنار آن گذشت. پس از نگرش کامل در دلایل این مسأله و سیر تاریخی آن از زمان پیامبر اکرم(ص) تاکنون و اتفاق نظر فقیهان بر آن و وجود سیره متشرعه فقهی چاره‌ای جز پذیرش این دیدگاه وجود ندارد.

در این مدت، دولت‌های فراوانی به نام اسلام حکومت کردند و در بسیاری از موارد از اسلام منحرف شدند، اما در عین حال بر خلاف این سیره عمل نمی‌کردند و در زمان خلفای اسلامی زنی را سراغ نداریم که عهده دار امامت و خلافت و ولایت عمومی شده باشد، با این که بسیاری از زن‌های دربار اموی و عباسی و عثمانی در امور ولایت و خلافت، دخالت و نفوذ داشتند.

همه این‌ها نشانگر این حقیقت است که از نظر فقهی برای مسلمان‌ها مسلم بوده که در مسأله امامت و ولایت، مرد بودن معتبر است و زن باید خود را از این کشمکش‌ها و رنج‌ها و چالش‌ها دور نگه دارد. و فقیه‌ی که این مسأله را به خوبی بررسی کند و در دلایل و سیر تاریخی آن دقت نماید هرگز نتیجه‌ای غیر از این نخواهد گرفت، مگر آنکه در صدور فتوا متهور و جسور باشد و جسارت در صدور فتوا، مورد ستایش فقیهان نیست. البته این نتیجه مخصوص به ولایت و ریاست عمومی و نیز مسئولیت‌های اجرایی عام و فراگیر است؛ ولی ممنوعیت ریاست‌های فرعی و جزئی در امور اداری، از این دلایل به دست نمی‌آید؛ چون حدیث نبوی مشهور، به ولایت عام اشاره دارد و دلیل اجمالی که ما به آن استدلال کردیم نیز از سنخ ادله لَبّی بوده و نمی‌توان در اثبات عمومیت منع، بدان استدلال کرد و قدر متیقن از آن، ولایت عام و مسئولیت‌های اجرایی نزدیک به آن است.

از این ادله، ممنوعیت مسئولیت و ولایت‌های پایین‌تر از ولایت عام برای زنان استفاده نمی‌شود؛ مانند تصدی ریاست ادارات، مدیریت کارها، نمایندگی مجالس قانون گذاری (پارلمان) و شوراها محلی و مشارکت در آنها، نمایندگی دیپلماتیک، حضور و مشارکت در رادیو و تلویزیون، تدریس در مدارس و دانشگاه‌ها و اداره آنها، اداره بیمارستان‌ها، درمان بیماران، پرستاری و تصدی مسئولیت‌های امنیتی که با وضعیت زن مناسب بوده و در چارچوب قوانین اسلام باشد و... .

اشاره به دو مطلب شایسته توجه بیشتری است:

مطلب اول: زن ضمن قبول این مسئولیت‌ها می‌بایست به تمام احکامی که اسلام برای او قرار داده است، التزام عملی داشته باشد؛ مانند رعایت وقار و متانت زنانه، حجب و حیا، دوری از اختلاط با مردان در حد امکان، دوری از ابتذال در گفتار، شوخی، خودآرایی و خودنمایی در میان مردان، خارج نشدن از منزل بدون اجازه شوهر، مسافرت نکردن بدون همراهی یکی از محارم و دیگر آداب شرعی که اسلام برای زن به ویژه دختران جوان واجب گردانیده یا وی را به رعایت آنها تشویق کرده است.

خداوند به همسران پیامبر فرمان می‌دهد که در خانه هایشان بنشینند و مانند دوران جاهلیت پیشین آرایش و خودنمایی نکنند، با نرمی با مردان سخن نگویند تا مبدا آنکه دلش بیمار - هوا و هوس - است به طمع افتد:

يا نساء النبي لستن كأحد من النساء إن اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً و قرن في بيوتكن و لاتبرجن تبرج الجاهلية الأولى...» «۴۶»

ای همسران پیامبر، شما مانند دیگر زنان نیستید اگر با تقوا و پرهیز کار باشید. پس با نرمی با مردان سخن نگویند تا مبدا آنکه دلش بیمار - هوا و هوس - است به طمع افتد و درست سخن بگویند و در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودنمایی نکنید. ...

خطاب در این آیه، در بیشتر احکام، همه زنان را در بر می‌گیرد و نمی‌توان بدون رعایت این قیود، آداب، احکام و الزاماتی که خداوند زن را بدان مکلف نموده یا به آن تشویق کرده است، پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی را برای زنان جایز دانست.

مطلب دوم: با یک نگاه کلی و اجمالی به دیدگاه شرع در باره زن و احکام مخصوص به وی و تکالیف و حقوق زن، در می‌یابیم که مطلوب‌ترین وضعیت برای یک زن، رعایت و محافظت شؤون خانواده و اداره آن است؛ زیرا در صورت سلامت خانواده، همه جامعه سالم می‌ماند و در صورت فساد آن، اجتماع نیز فاسد می‌شود. کارها و مسئولیت‌های سخت و طاقت فرسای بیرون از منزل، توان مرد را از بین می‌برد و در نتیجه، مسئولیت اداره و رعایت و محافظت خانواده ابتدا متوجه زن است و خلقت روحی و جسمی زن نیز وی را شایسته انجام این مسئولیت مهم می‌گرداند. در روایات اسلامی از اداره خانواده به «حسن تبعل» (خوب شوهر داری) تعبیر شده و پاداش زن در اداره خانواده را همانند پاداش مرد در تمام کارهای ویژه مردان قرار داده است، و بدین جهت، اسلام خدمت به نهاد مقدس خانواده را همانند خدمت در همه صحنه‌های اجتماعی بیرون از منزل دانسته است. خداوند جنس زن و مرد را از یک سرشت آفریده است و به هر یک مزیت‌هایی بخشیده است تا در نهاد خانواده راه رشد و ترقی را بیمایند. خداوند حضور در نهاد

خانواده را برای زن و حضور در صحنه‌های دیگر را که در صلاح و فساد خود تابع نهاد خانواده هستند، ویژه مردان قرار داده است. خداوند رفتار این دو جنس را مکمل یکدیگر قرار داده است، رفتار زن با رفتار مرد تکمیل می‌شود و رفتار مرد با رفتار زن. خداوند هر دو جنس را با صفات و مزیت‌هایی برتری بخشیده است تا هریک به خوبی از عهده انجام وظایف الهی خویش در درون خانواده و بیرون از آن، برآیند: «بما فضل الله بعضهم علی بعض.»»

بهترین دلیل بر این ادعا تاریخ حیات انسان از زمان‌های گذشته تاکنون است؛ چرا که بیشترین حضور و اهتمام و نشاط زن در داخل خانه و بیشترین حضور و اهتمام و حرکت مرد در بیرون از خانه بوده و هست. البته این را انکار نمی‌کنیم که گاهی زنان، امیر، ملکه، حاکم، رئیس و رهبر احزاب سیاسی می‌شوند؛ اما در عین حال بیشترین حضور زن در خانه است و خلاف این مطلب در زمان گذشته و حال، یک امر استثنایی است. معنای این سخن آن نیست که انجام کارهای بیرون از خانه برای زنان جایز نیست؛ چرا که این امر با رعایت حدود اسلامی جایز است. اصولاً تصدی زنان به کارهایی که در خصوص آنها نهی شرعی وارد نشده است، جایز می‌باشد.

ولی در حقیقت، دیدگاه کلی شرع نسبت به زن این است که وی برای حفظ نهاد خانواده آفریده شده است و حضور در این نهاد و انجام وظایف مادری، با خلقت زن و نشاط و مزیت‌های خدادادی وی مناسب‌تر است و در عوض، خداوند مرد را برای جنبه دیگر زندگی آفریده است و اختلاف آفرینش مرد و زن بدین معنا نیست که مرد در آفرینش برتر از زن است. شاهد این ادعا آن است که انسان‌ها با همه دیدگاه‌هایی که در باره جایگاه زن در عرصه سیاسی و اجتماعی دارند، در این مطلب اختلافی ندارند که زن به جهت ویژگی‌های جسمانی توان وارد شدن در مسابقات ورزشی دشوار نظیر بالا رفتن از کوه‌های صعب العبور، فوتبال، کشتی‌گیری، مشت زنی، چتر بازی و استفاده از سلاح‌های سنگین در جنگ‌ها را ندارد؛ اما هیچ کس نمی‌گوید که مزیت‌های جسمی مردان - که آنها را برای شرکت در این مسابقات و کارهای نظامی توانا نموده است - مردان را بر زنان برتری مطلق می‌بخشد. هر گز چنین نیست، بلکه این موارد از قبیل اختلاف آفرینش در دو جنس است که در مسیر زندگی سبب اختلاف رفتار و کردار می‌شود؛ چون زن بر کارهایی که مرد توان انجام آن را ندارد، قدرت دارد و بالعکس. پس زن و مرد تکامل بخش همدیگر و مکمل رفتار یکدیگرند. آنچه تاکنون گفتیم در خصوص آفرینش دو جنس و رفتار آن دو در زندگی بود؛ ولی از جهت پاداش، قرب و ارزش نزد خداوند، زن و مرد در معیارهای اطاعت و تقوا و اعمال صالح یکسانند. همان پاداشی که مرد در مقابل انجام کارهای اختصاصی خود نظیر جهاد، امامت، ولایت، حکومت، قضاوت و انجام کارهای عمومی دریافت می‌کند، بدون هیچ کم و کاستی به زن به سبب انجام کارهای اختصاصی خود تعلق می‌گیرد.

اینک توجه شما را به سخن رسول خدا(ص) به اسماء بنت یزید - که زنی از انصار و نماینده زنان به سوی رسول خدا(ص) بوده است - جلب می‌کنیم. این روایت - که بیهقی در سنن خود نقل کرده - شایسته دقت و تأمل است تا دیدگاه واقعی اسلام در باره زن و چگونگی زندگی وی مشخص گردد.

بیهقی از اسماء بنت یزید - که زنی انصاری بود - چنین روایت کرده است: اسماء به محضر رسول خدا که میان اصحاب خود نشسته بود شرفیاب شد و عرض کرد: جان من و مادرم به فدایت! من فرستاده زنان به سوی شما هستم. بدان - جانم به فدایت - هر زنی که در شرق و غرب عالم سخنان مرا بشنود و به جای من باشد این درد دل را دارد و مایل است این سؤال را از شما بپرسد که خداوند شما را به درستی به سوی مردان و زنان مبعوث کرده است. پس ما به تو و به خدایی که تو را فرستاده ایمان آورده‌ایم. ما زنان در خانه محصور و مستور هستیم، درخانه‌های شما می‌نشینیم و شهوت شما را ارضاء می‌کنیم، برای شما بچه می‌آوریم و آنها را بزرگ می‌کنیم و شما مردان به واسطه حضور در نماز جمعه و جماعت، عیادت بیماران، تشییع جنازه، انجام حج‌های پی در پی و مهم‌تر از همه با شرکت در جهاد در راه خدا بر ما برتری یافته‌اید. اگر یکی از شما مردان به حج یا عمره مشرف شود یا مرزبانی کند

ما از امواتان مراقبت «۴۷» کرده و برایتان لباس می‌بافیم و فرزندانان را بزرگ می‌کنیم، آیا ما در اجر و ثواب با شما مردان شریک نیستیم؟

پیامبر اکرم (ص) صورت خود را کاملاً به طرف اصحاب برگرداند و فرمود:

آیا هرگز سخن زنی را که بهتر از این زن به پرسش در باره دین خود پرداخته باشد شنیده‌اید؟ اصحاب گفتند: گمان نمی‌کردیم زنی بتواند به این زیبایی سخن بگوید و به طرح مسائل بپردازد. آنگاه پیامبر رو به آن زن نموده و فرمود:

انصرفی أيتها المرأة و أعلمی من خلفک من النساء أن حسن تبعل إحداکن لزوجها و طلبها لمرضاة و اتباعها موافقة، يعدل ذلک کله؛

ای زن برو و به زنان دیگر اعلام کن که خوب شوهر داری کردن یکی از شما و خشنود کردن وی و پیروی و اطاعت کردن از او معادل ثواب همه این اعمالی است که تو برای مردان برشمردی.

آنگاه زن در حالی که از خوشحالی لاله إلا الله و الله اکبر می‌گفت از محضر رسول خدا مرخص شد. «۴۸» مقتضای اصول عملیه:

آنچه تاکنون بیان شد، مقتضای ادله و حجج شرعی سلبی یا ایجابی بود؛ اما این پرسش مطرح است که اگر فقیه نتواند از ادله

اجتهادی به یک نتیجه قطعی - در این زمینه - دست یابد، مقتضای اصول عملی چیست؟

همه فقیهان براین باورند که در حال شک، به اصول نفی کننده تمسک می‌شود؛ زیرا ولایت، سلطنت و نفوذ رأی از اموری است که به جعل از سوی خداوند و دلیلی که بیانگر چنین جعلی باشد، نیاز دارد و هیچ انسانی - جز در صورت وجود دلیل خاص - نمی‌تواند بر دیگری ولایت داشته باشد و اگر در وجود دلیل شک داشتیم، اصل بر عدم ولایت و نفوذ حکم انسانی بر انسان دیگر است. به نظر ما این سخن صحیح و بدون اشکال است و تا آنجا که ما سراغ داریم، شیخ طوسی اولین کسی است که به این اصل تمسک کرده است. ایشان در باره ممنوعیت ولایت و حکومت و قضاوت برای زنان می‌گوید:

دلیل ما بر ادعای فوق این است که جایز بودن قضاوت برای زنان به دلیل نیاز دارد؛ چون قضاوت یک حکم شرعی است و هر کس مدعی شود که زن شایستگی قضاوت دارد باید دلیل آن را نیز ذکر کند. «۴۹»

صاحب جواهر در باره ممنوعیت قضاوت برای زنان چنین می‌گوید:

آنچه ممنوعیت قضاوت برای زنان را تأیید می‌کند این است که زن مناسب برای شغل قضاوت نیست، همنشینی با مردان و بلند کردن صدا در میان آنها سزاوار زن نیست. همچنین از روایات نصب حاکم در زمان غیبت فهمیده می‌شود که غیر زن مراد است، بلکه در برخی از آنها به مرد بودن تصریح شده است و دست کم در جواز قضاوت برای زن شک وجود دارد، دراین صورت اصل بر عدم اذن است یعنی: اصل بر آن است که اذنی از سوی شارع نسبت به قضاوت زن صادر نشده است، از این رو قضاوت برای وی جایز نیست. «۵۰»

نویسنده کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» در باره رجوع به اصل در هنگام شک می‌گوید:

دراین مقام، مجرد شک کفایت می‌کند؛ زیرا اصل بر عدم ثبوت ولایت شخصی بر شخص دیگر است. «۵۱»

البته این سخن در صورتی صحیح است که عمومات و اطلاقات لفظی که شامل مردان و زنان در شئون حکومت، ولایت و قضاوت است وجود نداشته باشد در حالی که چنین نیست؛ چون برخی از اطلاقات و عمومات به طور یکسان شامل زن و مرد می‌شود. در مقبوله عمر بن حنظله آمده است:

أنظروا إلی من کان قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا، فارضوا به حکماً؛ فإنی قد جعلته علیکم حاکماً؛ «۵۲»

به دنبال کسی باشید که از ما روایت نقل می‌کند، حلال و حرام ما را می‌شناسد و به احکام ما آشناست، به حاکمیت چنین کسی راضی باشید؛ چون من چنین کسی را برای شما حاکم قرار دادم.

روایات زیر نیز از همین قبیل است:

1. العلماء ورثة الأنبياء؛ «۵۳»»

عالمان، وارثان پیامبران هستند.

2. الفقهاء حصون الاسلام؛ «۵۴»»

فقیهان دژهای مستحکم اسلام هستند.

پیامبر(ص) سه بار فرمود: خدایا خلفا و جانشینان مرا مشمول رحمت خویش قرار بده. عرض شد: ای رسول خدا، جانشینان تو چه

کسانی هستند؟ حضرت فرمود:

الَّذِينَ يروون حدیثی و سنتی؛ «۵۵»»

کسانی که حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

و بالاخره در روایتی آمده است:

الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُولِ؛ «۵۶»»

فقیهان امین پیامبرند.

بدون شک این روایات مطلق بوده و شامل زن و مرد می‌شود و تا زمانی که ضمیر مذکر و مؤنث در یک کلام جمع نشده و قرینه‌ای

بر اراده مذکر وجود نداشته باشد، مذکر بودن ضمائر در روایات یاد شده نمی‌تواند آنها را از اطلاق خارج کند؛ چون در بسیاری از

موارد، ضمیر مذکر - از باب تغلیب - در اعم از زن و مرد استعمال شده است، مانند آیاتی که در ابتدای آن، عبارت(یا ایها الذین

آمنوا) قرار دارد؛ زیرا بدون شک مراد از «الذین آمنوا» جنس زن و مرد هر دو می‌باشد؛ بلکه حتی گاهی واژه «رَجُل» از باب تغلیب

در اعم از زن و مرد به کار می‌رود، مانند آیات زیر:

1. ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه...؛ «۵۷»»

خداوند برای هیچ کس در درونش دو قلب نیافریده است. ...

2. فیہ رجال یحبون أن یتطهروا...؛ «۵۸»»

در آن(مسجد) مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند.

3. رجال لاتلهیهم تجارة و لابیعة عن ذکر الله...؛ «۵۹»»

مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد.

4. من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...؛ «۶۰»»

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهد خود با خدا صادقانه ایستاده‌اند. ...

مردم در گفتگوهای روز مره خود قطعاً به اصل اطلاق عمل می‌کنند، اگر در یکی از نصوص، حکمی بر موضوع مطلق و بدون قیدی

وارد شود و شک کنیم که مراد واقعی گوینده از آن موضوع، اطلاق بوده یا تقيید، روش مردم در سخنان جاری میان خودشان، عمل

به اصل اطلاق است؛ البته به شرطی که مقدمات حکمت - که در اصول ثابت شده است - فراهم باشد. علمای اصول، این را اصل

اطلاق می‌نامند. اصل اطلاق یکی از اصول لفظی است که در مقابل اصول عملی به کار می‌رود. در این جا نیز مقدمات حکمت فراهم

است «۶۱» و در نتیجه - بدون اشکال - اصل اطلاق جاری می‌شود.

این مطلقات بر اصول نافیه‌ای که در کلمات فقیهان وارد شده حکومت دارند و بر آنها مقدم می‌باشند؛ زیرا در این مسأله، موضوع

اصول نافیه، شک در ثبوت حکومت و ولایت و قضاوت برای زنان است و این مطلقات - به دلیل اصل اطلاق - این شک را از بین می‌برند، اما این رفع شک، حقیقی و وجدانی نیست، بلکه به سبب معتبر بودن این سیره در نزد عقلا می‌باشد و شارع نیز این سیره را ردّ نکرده و آن را امضا نموده است، پس اطلاقات، بر اصول نافیه حکومت دارند، و بر آنها مقدم می‌شوند و با وجود این اطلاقات جایی برای رجوع به اصول نافیه یاد شده باقی نمی‌ماند؛ و الله أعلم.

فصل دوم: مشروعیت قضاوت زنان

مشهور میان فقیهان امامیه این است که قضاوت برای زنان جایز نیست و بیشتر فقیهان اهل سنت - غیر از محمد بن جریر طبری و ابو حنیفه - نیز بر این باورند. فقیهان اهل سنت نسبت فتوای جواز به این دو نفر را قبول ندارند؛ بنابراین فتوای ممنوعیت قضاوت برای زنان در میان اهل سنت اجماعی خواهد بود. آنها برای اثبات این ادعا به برخی از آیات و روایات و به اجماع استدلال کرده‌اند؛ دلیل اول: آیات

ما پیش از این به نقل و نقد آیاتی که مرد بودن را در ولایت و قضاوت شرط می‌دانست پرداختیم و تکرار آن بی‌فایده است. دلیل دوم: روایات

پیش‌تر بعضی از روایاتی را که شیعه و سنی برای اثبات اشتراط مرد بودن در قضاوت به آنها استدلال کرده بودند نقل و نقد کردیم. اینک به برخی دیگر از آن روایات که به مسئله قضاوت اختصاص دارد اشاره می‌کنیم:

1. معتبره ابی خدیجه

از ابی خدیجه سالم بن مکرّم جمال روایت شده که امام صادق (ع) فرمودند:

إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً ألى أهل الجور و لكن انظروا ألى رجل منكم يعلم شيئاً من قضایانا، فاجعلوه بینکم، فانی قد جعلته قاضياً، فتحاكموا ألیه؛ «۶۲»»

مبادا کسی از شما ستمگران را بر خود، حاکم کند؛ بلکه به دنبال مردی از خود که احکام ما را می‌داند بگردید و او را بین خودتان حکم قرار دهید. من چنین فردی را بر شما قاضی قرار دادم، پس در اختلافات به او مراجعه کنید.

سند این روایت صحیح است، ولی هیچ بخشی از روایت جز عبارت «رجل منکم»، بر ممنوعیت قضاوت برای زن دلالت ندارد. ما پیش‌تر دلالت واژه «رجل» را بر ممنوعیت قضاوت برای زنان نقد کردیم، چون این واژه در لغت عرب - از باب تغلیب - به طور یکسان بر زن و مرد اطلاق می‌شود؛ همانند آیاتی که پیش از این ذکر کردیم.

بنابراین، عبارت «رجل منکم» در این روایت به معنای «أحدکم» (یکی از شما) می‌باشد. این مسأله مربوط به لغت است و هرگز از آن، ممنوعیت قضاوت برای زنان - از دیدگاه فقهی - استفاده نمی‌شود.

2. سفارش پیامبر (ص) به امام علی در باره ویژگی‌های زنان:

شیخ صدوق به سند خود از حماد بن عمرو و انس بن محمد، از پدرش، از امام جعفر صادق (ع) از پدرانش نقل کرده که پیامبر در وصیت خود به امام علی (ع) فرمودند:

یا علی، لیس علی المرأة الجمعة... ولا تولی القضاء؛ «۶۳»»

ای علی، نیازی نیست زن در نماز جمعه شرکت کند... و نمی‌تواند مسئولیت قضاوت را بر عهده گیرد.

پیش‌تر سند و دلالت این روایت را نقد کردیم و نیازی به تکرار نیست. نهی موجود در این روایت، نهی عزیمت (نهی دالّ بر منع و حرمت) نیست؛ بلکه به قرینه سیاق، نهی به معنای رفع وجوب یا حرمت (ترخیص در وجوب یا ترخیص در حرمت) یا رفع استحباب و کراهت است. قرینه سیاق، شاهد مدّعی ماست. برای تأکید بیشتر، به روایتی که در کتاب وسائل الشیعه نقل شده توجه فرمایید. «۶۴» علاوه بر آنکه ما پیش از این نیز در سند حدیث اشکال کردیم و گفتیم که این حدیث به واسطه وجود دو شخص

مجهول که صدوق از آنها روایت کرده، ضعیف است، طریق نقل صدوق - از آن دو نفر - نیز ضعیف است و بدین جهت نمی‌توان به این روایت اعتماد کرد.

3. روایت «لا تملک المرأة ما یجاوز نفسها»:»

از امام صادق(ع) روایت شده که امیر مؤمنان علی(ع) در نامه‌ای به فرزندش امام حسن مجتبی(ع) چنین نوشتند: لا تملک المرأة من الأمر ما یجاوز نفسها؛ فإن ذلك أنعم لحالها، و أرخی لبالها، و أدوم لجمالها؛ فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانه؛ زن نباید امور دیگران(مانند تدبیر امور بیرون از منزل و انجام کارهای اجرایی) را عهده دار شود؛ این با حال وی مناسب‌تر و برای آسوده خاطر بودنش بهتر است و سبب دوام زیبایی‌اش می‌شود؛ چون زن موجودی لطیف است نه مدیر دخل و خرج. این روایت را شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه «۶۵» به دو طریق از محمد بن یعقوب کلینی در فروع کافی «۶۶» و به صورت مرسل از سید شریف رضی در کتاب نهج البلاغه و از شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه «۶۷»، روایت کرده که همه اسناد آن ضعیف است.

روایت سید رضی در نهج البلاغه، مرسل است و دلالتش هم تمام نیست؛ زیرا امام(ع) در عبارت: «مایجاوز نفسها»، دلیل عهده دار شدن زن را در امور غیر خویش چنین فرموده‌اند: «فان ذلك أنعم لحالها، و أرخی لبالها، و أدوم لجمالها و...» از این تعلیل پی می‌بریم که نهی در این عبارت به معنای کراهت است و به معنای منع و حرمت نیست و شاید در نهی ارشادی - مقابل نهی مولوی - ظهور داشته باشد.

بدون شک زن می‌تواند مردان را برای کارهای بازرگانی به خدمت بگیرد و به آنها امر و نهی کند و هیچ مجتهدی به حرمت آن فتوا نداده است و مثل این گونه کارها، در نهی در این روایت داخل است و به کمک قرینه‌ای که ذکر شد، دست کم احتمال این که نهی به معنای کراهت باشد وجود دارد و همین احتمال، روایت را از صلاحیت برای استدلال خارج می‌سازد؛ اما روایت از یک اصل مهم در اسلام پرده بر می‌دارد و آن این که خداوند زن را برای بخش دیگر زندگی آفریده است و آن، مراقبت و پاسداری از نهاد خانواده است، و پذیرش اداره حکومت و سلطنت و دخالت در جنگ و صلح، در شأن زن نیست؛ زیرا زن برای این گونه کارها آفریده نشده است، و هیچ کس در این مطلب با ما اختلاف نظر ندارد و واقعیت تاریخی انسان نیز همین را ثابت می‌کند؛ ولی این نکته غیر از منع و حرمت است و اگر دلیل خاصی بر حرمت وجود داشته باشد، این روایت شایستگی تأیید دلیل را دارد و اگر دلیل مستقلاً بر منع و حرمت وجود نداشته باشد، این روایت تنها به بیان طبیعت آفرینش روحی و عقلی زن اشاره دارد و از آن، جنبه‌های مختلف زندگی زن - که خداوند برایش قرار داده - استفاده می‌شود.

4. روایت: «لاتطیعوا النساء»:»

مردی از اصحاب امیر مؤمنان علی(ع) نزد آن حضرت از همسرش گله کرد، در این هنگام حضرت بلند شد و چنین خطبه خواند: معاشر الناس، لاتطیعوا النساء ولا تأمنوهن علی مال، و لاتذروهن یدبرن أمرالعیال؛ فإنهن إن ترکن و ما أردن آوردن المهالک و عدون أمر الممالک؛

ای مردم، از زنان اطاعت نکنید و آنان را امین اموال خود قرار ندهید و تدبیر منزل را به دست آنان نسپارید؛ زیرا اگر آنان به اراده خویش واگذار شوند و رها گردند نابود می‌شوند و از فرمان الهی سرپیچی می‌کنند.

این روایت را شیخ حر عاملی از شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه «۶۸» و علل الشرایع «۶۹» و امالی «۷۰» نقل کرده است، و شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع و امالی روایت را با این سند نقل کرده است: از علی بن احمد بن عبدالله، از پدرش، از جدش احمد بن ابی عبدالله(برقی)، از پدرش از محمد بن ابی عمیر از افراد زیادی از امام صادق(ع) از امیر مؤمنان(ع) روایت کرده است «۷۱» و همان گونه که مشاهده می‌شود، سند روایت ضعیف است. بنابر این نمی‌توان به این روایات اعتماد کرد.

به زودی در پایان این نوشتار، در باره روایاتی - مانند این روایت - که به پایین بودن ارزش انسانی زن اشاره دارد، بحث خواهیم کرد.

دلیل سوم: اجماع

محقق حلی در کتاب شرایع در باره شروط قاضی می‌گوید:

در قاضی این شروط معتبر است: بلوغ، کمال عقل، عدالت، حلال زاده بودن، علم، مرد بودن و... و زن اگر چه سایر شرایط را داشته باشد نمی‌تواند قاضی شود. «۷۲»

شهید ثانی در حاشیه خود بر کلام محقق در شرایع می‌نویسد:

همه این شرایط مورد اتفاق ما امامیه است. «۷۳»

محقق نجفی در کتاب جواهر الکلام در توضیح کلام صاحب شرایع یاد آور می‌شود:

در هیچ یک از این شرایط مخالفی نیافتیم، بلکه شهید ثانی در مسالک گفته که همه این شرایط مورد اتفاق ما امامیه است. «۷۴» مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعه، مرد بودن را از شرایط قاضی دانسته و در این مسئله ادعای اجماع کرده و گفته است:

همه علما اجماع دارند که مرد بودن از شرایط قاضی است. «۷۵»

اجماع فقیهان اهل سنت:

از فقیهان اهل سنت، علمای مالکی «۷۶»، شافعی «۷۷» و حنبلی «۷۸» مرد بودن را از شرایط قضاوت می‌دانند.

ابن حزم معتقد است که لزومی ندارد قاضی مرد باشد. وی گفته است:

زن می‌تواند عهده دار حکم و قضاوت شود. «۷۹»

همچنین نقل شده که ابن جریر طبری نیز قضاوت زن را - همانند مرد - جایز می‌داند؛ زیرا وی اعتقاد دارد زن هم از اهل اجتهاد شمرده می‌شود. «۸۰» قاضی ابو بکر بن عربی در نسبت دادن این دیدگاه به ابن جریر طبری اشکال کرده و گفته است: «۸۱» نسبت این فتوا به طبری محرز نیست و تنها از او چنین نقل شده است.

ماوردی در الاحکام السلطانیة می‌نویسد: «ابوحنیفه براین باور است که زن در مواردی که شهادتش صحیح است، می‌تواند قضاوت کند، ولی در اموری که شهادتش صحیح نیست، قضاوتش نیز جایز نمی‌باشد». «۸۲» در میان علمای اهل سنت، بحث پیرامون دیدگاه ابوحنیفه در باره جواز قضاوت زن وجود دارد. حنفی‌ها این نسبت را انکار می‌کنند و می‌گویند: ابوحنیفه در این مسأله «۸۳» فتوایی که مخالف اکثر علما باشد نداشته است. ما از ورود تفصیلی در این بحث صرف نظر می‌کنیم.

به هر حال بیشتر علمای اهل سنت قضاوت زن را جایز نمی‌دانند و مخالفت ابن جریر طبری و ابوحنیفه با اکثر علمای اهل سنت - در این مسأله - نیز ثابت نشده است «۸۴» و در نتیجه، شاید بتوان گفت که نظریه عدم جواز در میان اهل سنت اجماعی است.

اجماع نزد فقیهان امامیه:

به نظر ما فقیهان امامیه - در این مسأله - اجماع نکرده‌اند. پیش از این نیز محقق اردبیلی در وجود اجماع تشکیک کرده و گفته است:

اشترای مرد بودن در مواردی از قضاوت که زن در آن نقشی ندارد، مورد قبول است اما در جاهای دیگر دلیل روشنی بر ممنوعیت وجود ندارد، هر چند دیدگاه مشهور عدم جواز است. بنابراین اگر در این مسأله اجماع وجود داشته باشد جای مخالفت نیست و

گرچه ممنوعیت به صورت مطلق، جای بحث دارد؛ زیرا در قضاوت و حکم کردن یک زن میان دو زن و به استناد شهادت زنان، در صورت وجود شرایط قضاوت در وی، هیچ مانعی وجود ندارد. «۸۵»

مجلسی اول در کتاب روضة المتقین گفته است:

اگر زن، عالم و دارای همه شرایط لازم برای قضاوت باشد، هیچ مانعی برای قضاوت وی در میان زنان و مردان محرم او وجود ندارد. «۸۶»»

و در کلمات فقیهان گذشته - به جز شیخ طوسی در کتاب خلاف «۸۷» - عبارتی که به اشتراط مرد بودن در قضاوت اشاره‌ای داشته باشد، پیدا نکردیم و خود شیخ در کتاب مبسوط «۸۸» و نهاییه «۸۹» نیز به این شرط اشاره نکرده است. شیخ مفید هم در کتاب مقنعه «۹۰» مرد بودن قاضی را شرط نکرده است چنان که از فقیهان گذشته افرادی مانند ابی صلاح حلبی در کافی «۹۱» و ابن زهره در غنیه «۹۲» و سلار در مراسم «۹۳»، مرد بودن را از شرایط قضاوت ندانسته‌اند. به هر حال، اجماع فقیهان امامیه در شرط مرد بودن، برای ما ثابت نشده است. پیش از این نیز گفتیم که یکی از شرایط حجیت اجماع این است که حلقه‌های اجماع در میان فقیهان گذشته متصل و به هم پیوسته باشد. بلکه همان گونه که مقدس اردبیلی یاد آور شده، در شهرت این فتوا بین فقیهان امامیه هیچ تردیدی وجود ندارد و احوط نیز همین دیدگاه مشهور است. و الله العالم المسدد.

فصل سوم: بررسی روایاتی که بر پایین بودن ارزش انسانی زن دلالت می‌کنند
هنگام جستجو در روایات اسلامی به برخی از احادیثی که به کم بودن ارزش انسانی زن اشاره یا تصریح دارند برخورد می‌کنیم، برخی از این روایات را پیش از این ذکر کردیم و مشخص شد که سند آنها ضعیف است. در پایان مناسب است که در مورد این روایات بحث کنیم تا ارزش علمی آنها را در احکام فقهی و در نشان دادن تصویری صحیح از زن و جایگاه انسانی او در اسلام، روشن شود؛ چون این روایات در بردارنده دو مطلب است: ۱. حکم شرعی ۲. بیان چهارچوب کلی دیدگاه اسلام در باره ارزش و جایگاه زن.

هر دو مطلب، مهم بوده و شایسته دقت و تأمل است؛ زیرا احکام فقهی مستقیماً به خداوند نسبت داده می‌شود و تا به درست بودن نسبت یک حکم به خداوند اطمینان نداشته باشیم، حق نداریم آن را به خداوند نسبت بدهیم؛ چرا که حکم شرعی، به خداوند و پیامبر (ص) و جانشینان او (امامان معصوم) که پیامبر در حدیث معروف خود - ثقلین - «۹۴» آنان را پس از خود مرجع در حلال و حرام معرفی کرده است مستند می‌باشد. همچنین تا به دیدگاه خدا و رسول و ائمه (ع) مطمئن نباشیم، حق نداریم تصویری از ارزش و جایگاه زن در اسلام - به عنوان دیدگاه اسلام - مطرح کنیم. در بخش احکام شرعی، بدون دستیابی به اطمینان علمی، آن هم از راه‌های علمی که دانشمندان حدیث و رجال در تعریف حدیث صحیح و معتبر معرفی کرده‌اند نمی‌توان حکمی را براساس روایات به شرع نسبت داد. چنان که در بخش معارف عقیدتی نیز نمی‌توانیم بدون یقین یا اطمینان، تعریف یا ارزش گذاری یا تصویر مشخصی از یک چیز، مانند «جایگاه زن و ارزش انسانی وی در اسلام» یا دیگر مسائل معرفتی و عقیدتی را ارائه دهیم. زیرا هر تعریف یا ارزش گذاری یا قرائت یا فهمی از اسلام و احکام آن، نسبت دادن حکمی به خدا و پیغمبر است و چنین نسبتی - جز در صورت وجود دلایل علمی که مفید قطع یا اطمینان «۹۵» باشد - جایز نیست و در این بخش، دلیل ظنی حتی در صورتی که شارع آن را معتبر بداند کفایت نمی‌کند، چون دلیل ظنی در احکام شرعی کارساز است نه در مسائل معرفتی و عقیدتی. این مسئله به شرح و تفصیل نیاز دارد؛ این تفصیل هر چند ما را از آنچه در این نوشتار به دنبال آن هستیم بیرون می‌برد ولی یک قاعده علمی سودمند را در چگونگی برخورد با روایات غیر قطعی در مسائل معرفتی و عقیدتی به ما می‌آموزد.

معیار حجیت روایات در دو بخش «مسائل معرفتی و عقیدتی» و «احکام شرعی»:

مقصود ما از «مسائل معرفتی» اصول دین و دیگر معارف دینی است؛ مانند امر بین امرین، معاد جسمانی، قضا و قدر، حُسن و قبح عقلی، عدم تحریف قرآن، اعجاز قرآن، دیدگاه اسلام در باره زن، دیدگاه اسلام در باره دنیا و زهد و... و منظور ما از احکام شرعی همه احکام شرعی تکلیفی است، مثل امر به نماز، روزه، حج، زکات و انفاق و احکام وضعی مانند ازدواج، طلاق، ملکیت، شرطیت و

مانعیت و... و فرهنگ دینی ما از این دو بخش تشکیل شده است: بخش اول مربوط به اعتقاد و معرفت است و بخش دوم، حکم و تکلیف را شامل می‌گردد و اسلام چیزی جز «معرفت» و «حکم» نیست.

در بخش «معرفت و عقیده»، ناچار به علم و قطع نیازمندیم و آن یا از دلیل عقلی قطعی به دست می‌آید؛ مانند ایمان به خداوند، توحید، رسالت، معاد، حُسن و قبح عقلی و... و یا از دلیل نقلی قطعی به دست می‌آید؛ مانند شناخت صراط، میزان، تطایر کتب (قرار گرفتن نامه‌های اعمال در دست راست یا چپ)، معاد جسمانی، عدم تحریف قرآن، دیدگاه اسلام در باره زن، دیدگاه اسلام در باره زهد و دنیا و ارتباط میان دنیا و آخرت و... و یا از دلیل عقلی و نقلی - هردو - به دست می‌آید؛ مانند امر بین امرین، قضاء و قدر، بداء و... با دلیل نقلی غیر قطعی - حتی اگر شارع آن را در امور دیگر معتبر بداند، مانند «خبر واحد ثقه» و «بینه» - معرفت و اعتقاد حاصل نمی‌شود؛ زیرا اعتبار شارع نمی‌تواند انسان را به علم و قطع برساند. «۹۶» در حالی که هدف از مسائل اعتقادی و معرفتی دستیابی به علم بر اساس دلیل قطعی است، چه آن دلیل قطعی، عقلی باشد و چه نقلی و دلیل شرعی نقلی، در صورتی مفید علم و قطع است که قرآن، یا حدیث متواتر، و یا حدیث مقرون به قرائن علم آور باشد.

اما در بخش دیگر یعنی احکام شرعی، هم دلیل عقلی و قطعی کفایت می‌کند و هم دلیل نقلی غیر قطعی، البته به شرطی که شارع آن را معتبر بداند؛ مانند خبر واحد ثقه که در بیشتر موارد برای مکلف قطع آور نیست؛ ولی شارع آن را بر مکلف حجت قرار داده است. همچنین بینه و... در این بخش، اعتبار شارع، دلیل ظنی را حجت بر مکلف قرار می‌دهد بر خلاف بخش اول، به دلیل این که هدف اصلی در معارف و عقاید دینی، ایمان به واقعیت توحید، رسالت، وحی، صراط و میزان است و در مسائلی مانند قضا و قدر، امر بین امرین، توحید، رسالت و معاد، تعبد شرعی معنی ندارد حتی در مسائلی که شناخت آنها جز از راه وحی برای ما امکان‌پذیر نیست - مانند صراط و میزان و تطایر کتب - باید دلیل نقلی که این حقایق را - که خود به وسیله وحی شناخته شده - معرفی می‌کند، یک دلیل نقلی قطعی باشد و دلیل ظنی - حتی اگر شارع آن را معتبر بداند - کفایت نمی‌کند؛ زیرا هدف از این شناختن، اعتقاد و التزام به واقعیت است، و دستیابی به واقعیت جز با دلیل نقلی قطعی مانند قرآن، خبر متواتر و خبر واحدی که قرائن قطع آور داشته باشد امکان‌پذیر نیست. چون اعتبار شرعی در مواردی که وضع و رفعش به دست شارع است، کار ساز می‌باشد و آن، در حوزه احکام تکلیفی و وضعی است که وضع و رفع آنها در اختیار شارع است؛ از این رو ممکن است شارع ما را به پاک بودن چیزی که در واقع نجس است متعبد کند یا به موجب قاعده ید، ما را به مالک بودن انسانی نسبت به چیزی متعبد سازد هر چند واقعاً ملک او نباشد؛ چرا که اختیار احکام وضعی مثل طهارت و نجاست و ملکیت، و نیز احکام تکلیفی به دست شارع است. او می‌تواند آنها را وضع کند و می‌تواند بردارد؛ بنابراین در مواردی که اختیار وضع و رفع آن در دست شارع است، شارع می‌تواند ما را به پذیرش دلیل ظنی ملزم کند.

اما در مسائل عقیدتی و معرفتی - ادله ظنی هر چند معتبر باشند - کفایت نمی‌کند؛ زیرا دلایل ظنی - هر چند شرعاً معتبر باشند - نمی‌توانند انسان را به واقعیت مسائل اعتقادی و معرفتی و حقایق آنها برسانند؛ چرا که اعتبار دلیل غیر قطعی در شرع برای مقام عمل است نه برای مقام علم و اعتقاد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید:

علمای زمان ما معتقدند که خبر متواتر یا خبری که همراه با قرائن قطع آور باشد، قطعاً حجت است، اما غیر این دو، حجیت ندارد مگر اخباری که در احکام شرعی فرعی وارد شده‌اند که در صورت ظن نوعی به صدور آن، حجت هستند؛ زیرا حجیت شرعی از اعتبارات عقلایی است. از این رو در هر موردی که قابلیت جعل و اعتبار شرعی را داشته باشد، حجت شرعی، اثر شرعی را در پی دارد؛ ولی در قضایای تاریخی و امور اعتقادی، جعل حجیت معنا ندارد؛ زیرا در این گونه موارد اثر شرعی وجود ندارد و صحیح نیست که در چنین مواردی، شارع غیر علم را مانند علم معتبر بداند و مردم را بدان متعبد کند. «۹۷»

محقق نایینی در تقریرات درسش - که محقق کاظمی آن را نوشته است - می‌گوید:

«در بحث اصول و عقاید، ظن و گمان اعتبار ندارد؛ چون در اعتقادات، تحصیل علم لازم است و در مواردی که تحصیل علم تفصیلی امکان پذیر نباشد، باید اجمالاً به آنها ملتزم شد و اعتقاد قلبی پیدا کرد، بدین معنا که مکلف به هر چه که حکم واقعی خداوند باشد ملتزم گردد.» ۹۸»

بنابراین، ما در برابر روایات معصومین - در مسائل معرفتی و اعتقادی - با سه حالت مواجه هستیم:

حالت اول: ادله‌ای که سبب قطع به مضمونشان می‌شوند؛ مانند ادله‌ای که در مورد این مسائل وجود دارد: قضا و قدر، امر بین امرین، صراط، میزان، شفاعت، برزخ، عذاب قبر، عدم تحریف قرآن و ...

حالت دوم: ادله غیر قطعی که با بیان قطعی کتاب و سنت منافات دارد؛ این ادله باطل و مردود است. در روایات اهل بیت (ع) تأکید فراوانی بر این نکته شده است که «ما خالف قول ربنا لم نقله» یا «فاضرب به عرض الجدار» یا «إنه زخرف من القول»؛ «آنچه با سخن پروردگار مخالف باشد، از ما صادر نشده است» یا «آن را به دیوار بزنید» یا «آن، سخنی باطل و مردود است.»

حالت سوم: احادیث قطعی که مفید علم نیستند، ولی با بیان قطعی کتاب و سنت هم مخالفت ندارند؛ علم به این گونه مسائل در نزد اهلش (اهل بیت علیهم السلام) می‌باشد و ما در این موارد توقف می‌کنیم و در نتیجه در چنین مسائلی نه معرفت و عقیده‌ای برای ما ثابت می‌شود و نه در ذهن ما تصویری از دین خدا نقش می‌بندد و نه آنها را به اسلام نسبت می‌دهیم و نه - تا وقتی که مخالفت آنها با قرآن و سنت پیامبر (ص) برای ما ثابت نشده باشد - آنها را رد کرده و باطل می‌دانیم؛ زیرا تصورات و معارف و عقایدی که به اسلام نسبت می‌دهیم، در حقیقت به خدا و رسول نسبت داده‌ایم و چنین نسبتی - شرعاً جز با علم و یقینی که براساس ضوابط علمی به دست آمده باشد، جایز نیست؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «قل ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰»

اگر علما و اندیشمندان براساس این قاعده در نسبت دادن افکار و تصورات و معارف به دین خدا دقت می‌کردند دین خدا از بسیاری از اشتباهات و لغزش‌ها سالم می‌ماند و دین الهی به همان شکل پیراسته و آراسته‌ای که از سوی پروردگار بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد باقی می‌ماند. و اگر پژوهشگران حوزه مسائل اعتقادی و معرفتی، مقداری از دقت فقیهان را که در حوزه شناخت احکام شرعی فرعی دارند، به کار می‌بستند، دین خدا از بسیاری از آشفته‌گی‌ها و بدنمایی‌هایی که در آن داخل شده است مصون می‌ماند. تطبیق با کتاب و سنت:

گذشته از بحث و مناقشه‌سندی، بهترین معیار در شناخت روایات درست از نادرست این است که روایت مورد نظر را بر قرآن و روایات صحیح و مشهور عرضه کنیم، اگر روایت، موافق با قرآن و سنت قطعی بود آن را می‌پذیریم، اما اگر مخالف با قرآن و سنت بود، به غیر دینی بودن آن حکم می‌کنیم و اگر در روایتی شک کردیم آن را رها کرده و به اهل آن (اهل بیت) ع می‌سپاریم. در برخی روایات بر این معیار و روش علمی - در تشخیص روایات درست از نادرست - تأکید شده است.

در پایان یاد آور می‌شویم که روش مهم عرضه روایات بر کتاب و سنت، یک شیوه عملی و تخصصی است و جز برای فقیهان متخصص امکان‌پذیر نیست، چنان که بحث در سند حدیث نیز تخصصی بوده و فقط برای متخصصان این رشته امکان‌پذیر است.

ارزش زن و جایگاه او در قرآن و سنت:

پس از پژوهش در آیات قرآن و روایات مستفیض لفظی یا معنوی که پیرامون ارزش زن و جایگاه او در اسلام وجود دارد، می‌توان به درک واقعی از اسلام پیرامون ارزش زن و جایگاه او پی برد. با نگاهی به این آیات و روایات قطعی می‌توانیم روایات معتبر را از روایات غیر معتبری که در باره جایگاه زن و ارزش او در اسلام «۹۹» وارد شده، تشخیص دهیم.

پژوهشی در روایات نقصان عقل زن:

مسئله ناقص العقل بودن زنان در روایات مرسل ضعیف مطرح شده است و ما در منابع حدیثی نتوانستیم به اعتبار این احادیث

اطمینان پیدا کنیم. برخی در توجیه آن گفته‌اند: این سخن در خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع) پس از جنگ جمل به چشم می‌خورد، ولی خصوصیت مورد مذکور، نمی‌تواند عموم حکمی را که در سخن امام علی (ع) وارد شده است، تخصیص بزند:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحِطْوَظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ؛ «۱۰۰»»

ای مردم، ایمان زنان ناقص، بهره‌شان کم و عقلشان کاستی دارد.

اولین نکته‌ای که در این روایت جلب توجه می‌کند تفسیر «نقصان عقلی» به «نقصان در قوه‌ی ذاکره و حافظه» است. روایت در نهج البلاغه چنین است:

وَأَمَّا نِقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ. «۱۰۱»»

شهادت زن در قرآن مطرح شده است. پس باید به آیه ۲۸۲ سوره بقره مراجعه شود تا تفسیر قرآنی اعتبار شهادت یک زن به اندازه نصف شهادت یک مرد فهمیده شود. به آیه یاد شده توجه کنید:

...و استشهدوا شهيدین من رجالکم فإن لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممّن ترضون من الشهداء أن تضلّ إحدهما فتذکر إحدهما الأخری...»

همه مفسرین اتفاق نظر دارند که مراد از «ضلال» در سخن خداوند: «أن تضلّ إحدهما»، نسیان و فراموشی است. «۱۰۲» از این آیه پی می‌بریم که مراد از عقل در روایات مذکور قوه‌ی حافظه است و حال آن که عقل و حافظه با یکدیگر فرق دارند، پس معنای این روایت چیست؟ توضیح این روایت به دقت و تأمل نیاز دارد و صحیح نیست که به استناد این روایت، سریعاً به کمبود عقل زنان نسبت به مردان حکم کنیم؛ زیرا در متن روایت قرائنی وجود دارد که مقصود از عقل، معنایی غیر از آن چیزی است که ما امروزه از واژه عقل می‌فهمیم.

در این روایت، عقل به معنای تذکر و قدرت بر تدبیر و اداره امور (عقل عملی) است که امری اکتسابی و نتیجه ممارست و کسب دانش و تجربه است و این غیر از عقل نظری است که خداوند به بعضی داده و آنها را به واسطه آن بر بعضی دیگر برتری داده است. توضیح نکته یاد شده در قالب چند مثال:

توجه یک پزشک به خطرهایی که سلامتی انسان را تهدید می‌کند بیشتر و بهتر از یک کشاورز است؛ چنان که کشاورز هم بیشتر از یک پزشک به خطرهایی که زراعت را تهدید می‌کند - مانند آفت‌های گیاهی، باران، باد و برف - توجه دارد. و یک تاجر بیش از پزشک و کشاورز به تغییر قیمت‌های بازار آشنایی دارد، سیر صعودی قیمت‌ها را از سیر نزولی آن باز می‌شناسد و تغییر و تحولات بازار را کاملاً تشخیص می‌دهد و می‌داند چه زمانی برای خرید و فروش کالا مناسبتر است، از کجا بخرد؟ به چه کسی بفروشد؟ چه زمانی بخرد و چه زمانی بفروشد؟ همه این موارد، نشانه عقل معاشی است که پزشک و کشاورز از آن برخوردار نیستند، بلکه تاجر بر اثر تجربه و کار در بازار، آنها را کسب کرده است. چنان که کشاورز در مزرعه و پزشک در برخورد با بیماران گوناگون در رشته خود متخصص شده‌اند. این نمونه از عقل در هر گروهی بر اثر کسب آگاهی و تجربه و ممارست طولانی در رشته کاری خود به دست می‌آید. این عقل، «عقل تجربی» نام دارد و در مقابل «عقل نظری» که هدیه الهی به انسان است، قرار دارد. امیر مؤمنان امام علی (ع) فرموده‌اند:

العقل عقلان، عقل الطبع و عقل التجربة و کلاهما یؤدّی إلى المنفعة؛ «۱۰۳»»

عقل بردو قسم است: عقل طبیعی (خدادادی) و عقل تجربی، و هر دوی اینها سود بخش است.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

التجارة تزید فی العقل؛

تجارت، عقل [معاش] انسان را زیاد می‌کند.

امام صادق(ع) در حدیث دیگری نیز می‌فرماید:

ترك التجارة ينقص العقل؛ «۱۰۴»»

ترك تجارت، عقل انسان را می‌کاهد.

فضیل می‌گوید: شاهد بودم که معاذ بن کثیر به امام صادق(ع) عرض کرد: من ثروتی اندوخته‌ام و بدین جهت تجارت را رها کرده‌ام.

حضرت فرمود:

إنك إن فعلت قلَّ عقلك؛ «۱۰۵»»

اگر چنین کردی عقلت کم شده است.

و در روایتی آمده است:

لا تتركها (أى التجارة)، فإنها مذهبٌ للعقل؛ «۱۰۶»»

تجارت را رها مکن، زیرا ترك تجارت نابود کننده عقل است.

به این ترتیب، هر شغل و حرفه‌ای عقل ویژه خود را می‌طلبد؛ عقل بازاری و تجاری، عقل کشاورزی، عقل وکالتی و قضایی، عقل

پلیسی و امنیتی و عقل دانشگاهی.

در حدیث آمده است:

العلم يزيد العاقل عقلاً؛ «۱۰۷»»

دانش، بر عقل انسان عاقل می‌افزاید.

پس منظور از عقل در حدیث علوی مذکور، عقل تدبیر و آگاهی و تجربه است و این با معنایی که ما امروزه از واژه عقل می‌فهمیم،

تفاوت دارد. اینک به خوبی می‌توان ارتباط میان «عقل» و «حافظه» را در کلام امیر مؤمنان(ع) - در نهج البلاغه - دریافت. حافظه

بخشی از آگاهی عقلی است که آدمی آن را به دست آورده است و بدین جهت حافظه مردم به جهت تفاوت اموری که به آنها

اهتمام ورزیده و به آنها پرداخته‌اند، فرق دارد. بنابراین حافظه فقیه در ادله و اقوال و مسائل فقهی متمرکز گردیده است و حافظه

پزشک در حفظ نام داروها و عوارض بیماری‌ها تمرکز پیدا کرده است، چنان که حافظه کارمندان ادارات در امور مربوط به اداره و

نام کارمندان و پرسنل اداری و... متمرکز شده است.

پس از روشن شدن این مثال‌ها اینک وارد اصل موضوع می‌شویم: زن به جهت آفرینش زنانه‌اش به امور مربوط به داخل خانه بیش

از امور مربوط به بیرون خانه نظیر تجارت، بازار، کشاورزی، جنگ و امور سیاسی همّت می‌گمارد، و هیچ کس در این حقیقت شک و

تردید ندارد. ما به دنبال درستی یا نادرستی مشارکت زنان در کارهای سیاسی و اداری و امنیتی نیستیم؛ زیرا تاریخ تمدن بشری

در همه دوره‌های تاریخ زندگی زن این حقیقت را به اثبات رسانده است، حتی در روزگار ما با این که زنان هم‌دوش مردان در بازار،

سیاست، کشاورزی، صنعت، جنگ و خانواده حضور دارند، ولی در عین حال اهتمام زن به خانه و خانواده بیش از مردان است، همان

گونه که اهتمام مردان به بازار، مزرعه، سیاست و جنگ بیشتر از زنان است.

این تفاوت آشکار که در وظایف هریک از زن و مرد مشاهده می‌شود، به خودی خود و به صورت اتفاقی حاصل نشده است، بلکه سر

چشمه آن، تفاوت روشن در آفرینش زن و مرد می‌باشد. همین اختلاف در آفرینش در رفتار و زندگی اجتماعی زن و مرد منعکس

شده و بر اموری که هریک به آن اهتمام می‌ورزند تأثیر گذار بوده است و به طور طبیعی مواردی که زن به آنها اهمیت می‌دهد با

مواردی که در نظر مرد مهم جلوه می‌کند، تفاوت دارد، از سویی نیز رفتار زن و مرد با همدیگر متفاوت است. همین اختلاف باعث

شده که حافظه و توجه مرد در مسائل جنایی - مثلاً - از حافظه و توجه زن قوی‌تر باشد و به همین جهت شهادت یک مرد، مساوی

با شهادت دو زن قرار داده شده است. و این(مساوی بودن شهادت یک مرد با شهادت دو زن) یک قانون کلی است؛ زیرا گاهی در

امور جنایی حافظه یک قاضی زن یا وکیل و یا مسئول امنیتی قوی‌تر از حافظه یک کشاورز یا پزشک است و در این حقیقت - به صورت موجهه جزئیّه - هیچ شکی وجود ندارد؛ ولی احکام شرعی همیشه بر اساس حالات عمومی - نه حالات استثنایی موضعی - تشریح می‌شوند.

همین نکته‌ای که در قوه حافظه و توجه وجود دارد در عقل تدبیری نیز جاری می‌شود چه تدبیر بازاری، چه سیاسی، چه لشکری و چه اداری؛ چون مرد در تدبیر بازار، سیاست و جنگ قوی‌تر از زن است و منشأ آن هم آفرینش خاص مرد است که در رفتار و زندگی و موارد مهم و عمومی مرد منعکس شده است و این موضوع با برخی از موارد استثنایی نسبت به بعضی زنان در گذشته و حال که در سیاست و جنگ به شکل گسترده‌ای حضور داشته و دارند، منافات ندارد؛ مانند شجره‌الدرد، ملکه تدمر، ست‌الملک پادشاه مصر، فاطمه شریفه پادشاه یمن، شاند بی بی پادشاه هند و زن‌هایی که امروزه رئیس‌جمهور و رئیس مجلس و... هستند. تمام این‌ها صحیح است، اما این را هم نباید فراموش کرد که این حالات استثنایی نمی‌توانند به یک قاعده تبدیل شوند، قاعده همان چیزی بود که بیان شد.

نقد این حکم عامّ و تشکیک در آن مغالطه‌ای است که مغالطه‌گر را از فهم درست و روشن این مسأله دور می‌سازد و اختلاف آشکار حضور مرد و زن در عرصه سیاست و اقتصاد و امور لشکری و کشوری، نشانه اختلاف در آفرینش این دو جنس است و آن، بدین معنا نیست که عقل زن کمتر از مرد است و شایستگی کمتری در کسب علم و معرفت دارد. و معنای آیه یاد شده از سوره بقره این نیست که اگر - مثلاً - مرد و زنی در بخشی از مسائل ریاضی اختلاف داشتند، دیدگاه مرد بر زن مقدم باشد یا دیدگاه دو زن، مساوی با دیدگاه یک مرد باشد. از این بیانات روشن شد که مراد از نقص عقل در این روایات، نقصی است که در اثر تدبیر و تجربه و آگاهی در حوزه امور اداری و اجتماعی و سیاسی و جنایی پدید می‌آید و این امر، نتیجه توجه زن به بخش دیگر زندگی یعنی حفظ و حراست از نهاد خانواده است، و خداوند نیز رعایت و اهتمام به این بخش مهم و حساس از زندگی را از زنان بیشتر از مردان خواسته است.

پژوهشی در روایت پرهیز از مشورت با زنان:

در وصایای امیر مؤمنان علی(ع) به فرزندش امام حسن(ع) چنین آمده است:

و آياک و مشاوره النساء؛ «۱۰۸»

از مشورت با زنان بپرهیز!

البته در کتاب کنز العمال این عبارت بر حدیث مذکور افزوده شده است: «إلا من جرّبت بکمال» «۱۰۹» و در برخی متون چنین نقل شده است: «إلا من جرّبت بکمال عقل» «۱۱۰»؛ «مگر زنی که کمال عقل وی را تجربه کرده باشی». مانند آن، روایتی نیز از رسول خدا در باره مشورت کردن با مردان نقل شده است: «استرشدوا العاقل» «۱۱۱»؛ با مرد عاقل مشورت کنید. از امیرمؤمنین علی(ع) روایت شده است: «شاوَر ذوی العقول» «۱۱۲»؛ با صاحبان عقل مشورت کن. امام علی(ع) در حدیث دیگری می‌فرماید: «خیر من شاوَر ذو النہی و العلم و أولو التجارب» «۱۱۳»؛ صاحبان عقل و علم و تجربه، بهترین اشخاص برای مشورت کردن هستند. همچنین رسول خدا(ص) در صلح حدیبیه با امّ سلمه مشورت کرد، وی نظر خویش را بیان نمود و رسول خدا هم به آن عمل کرد «۱۱۴» و نیز پیامبر اسلام با همسران خود در باره ازدواج دخترانش مشورت می‌کرد. «۱۱۵»

از این بیانات روشن شد که از مشورت با زنان به طور کلی نهی نشده است، چنان که به مشورت با مردان نیز به شکل عام تشویق نشده است؛ بلکه آنچه در روایات، مورد تأکید و تشویق واقع شده، مشورت با صاحبان عقل و تجربه و انسان‌های درستکار و مشارکت دادن آنها در کارها می‌باشد و در این جهت، میان زنان و مردان فرقی وجود ندارد. سیره رسول خدا(ص) در مشورت با همسرانش شاهدهی بر این مدعاست؛ علاوه بر این که عبارت مذکور - در نهج البلاغه - به صورت مرسل و در کتاب‌های دیگر - غیر

از نهج البلاغه - با سند ضعیف نقل شده است، از این رو نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.

1. انعام، آیه ۵۷، یوسف، آیه ۴۰ و ۶۷.
2. قصص، آیه ۶۸.
3. شوری، آیه ۹.
4. مائده، آیه ۵۵.
5. یونس، آیه ۵۹.
6. همان.
7. نساء، آیه ۳۴.
8. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۵۶۴.
9. الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸.
10. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۵.
11. تفسیر کبیر (فخر رازی)، ج ۱۰، ص ۸۸.
12. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۶۵.
13. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۴.
14. نساء، آیه ۳۴.
15. توضیح خواهیم داد که برتری مذکور در آیه ۳۴ سوره نساء: «بما فضل الله بعضهم على بعض» برتری متقابل است. (هریک از مرد و زن بر دیگری برتری هایی دارند)؛ زیرا خداوند فرمود: «بعضهم على بعض» و فرمود: «الرجال على النساء». راجع به این دیدگاه نیز - در آینده - توضیح خواهیم داد، و الله العالم.
16. برخی پنداشته‌اند که واقع شدن عبارت «بما فضل الله...» در جایگاه تعلیل برای عبارت «الرجال قوامون على النساء» مفید برتری در یک طرف (برتری مردان بر زنان) است، و تنها در این صورت است که تعلیل این عبارت برای حکم «الرجال قوامون على النساء» معنا پیدا می‌کند. ما در جواب این پندار می‌گوییم: معنی جمله تعلیلیه این است که خدا هر یک از این دو جنس را به سبب مزیت‌هایی که در جنس دیگر وجود ندارد، بر دیگری برتری داده است و به همین دلیل خداوند مردان را قیّم زنان قرار داده است؛ زیرا ویژگی‌هایی که خداوند در مردان نهاده است آنان را بر قیّم بودن قدرت می‌بخشد و ویژگی‌هایی که خداوند در زنان قرار داده است آنان را بر کارهایی که مردان قدرت بر آنها نداشته و توان انجام دادن آنها را ندارند، قدرت و نیرو می‌بخشد.
17. بقره، آیه ۲۲۸.
18. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۹۵.
19. این توضیح با اصل عدم ولایت در زن منافات ندارد. به زودی این اصل را توضیح می‌دهیم و آن را نقد می‌کنیم. در اینجا به نقد مسأله دیگری (اختصاص مرد به حکومت و ولایت) که با آن متفاوت است می‌پردازیم. به نظر ما استفاده این اختصاص از آیه «وللرجال علیهن درجۀ» نیازمند دلیل است، زیرا واژه «درجۀ» در این آیه گویا نیست و بدین جهت نمی‌توان معنای درجه را به ولایت و حکومت تعمیم داد، علاوه بر آنکه احتمال دارد منظور از آن، فقط حق طلاق و قیمومت در داخل خانواده باشد.
20. زخرف، آیه ۱۸.
21. احزاب، آیه ۳۳.

22. نساء، آیه ۲۸.
23. انبیاء، آیه ۳۷.
24. معارج، آیات ۱۹ - ۲۱.
25. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۹، کتاب المغازی، باب کتاب النبی (ص) إلى كسرى و قیصر، حدیث ۴۴۲۵؛ کتاب الفتن، باب ۱۸ و المستدرک (حاکم)، ج ۳، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.
26. السنن الكبرى (بیهقی)، ج ۱۰، ص ۱۱۸.
27. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۳.
28. جامع الترمذی، کتاب الفتن، باب ۶۴، رقم ۲۳۶۵.
29. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۲.
30. تحف العقول، ص ۳۵.
31. خلاف، ج ۳، ص ۳۱۱.
32. مستند الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۹.
33. پس از کشته شدن کسری پرویز به دست پسرش «شیرویه» دختر وی «بوران» زمام حکومت را به دست گرفت. وقتی این خبر به رسول خدا (ص) رسید، فرمود: «لن یفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة»؛ قومی که ولی امر (حاکم) آنها زن باشد، هرگز رستگار نمی شوند.
34. السنّة النبویة بین أهل الفقه و أهل الحدیث، ص ۴۸ - ۴۹، دارالشروق، بیروت.
35. در کتاب وسائل الشیعه این گونه ثبت شده است؛ ولی در کتاب خصال، عبارت: «ولاتولی الامارة» وجود دارد.
36. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۱ - ۱۶۲، باب ۱۲۳ از ابواب النکاح و مقدماته؛ خصال، ج ۲، ص ۱۴۱.
37. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۴، باب النوادر.
38. مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۲۹۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵.
39. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۷۸.
40. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰.
41. کتاب الارشاد الی قواطع الأدلّة فی اصول الاعتقاد، طبع مصر، ۱۹۵۰م.
42. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۶.
43. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۲ - ۱۴.
44. تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۵. در آن آمده است: «أمتی لاتجتمع علی خطأ.»
45. البته همان گونه که گفتیم، فقیهان گذشته امامیه این مسأله را در کتاب های خودشان مطرح نکرده اند.
46. احزاب، آیه ۳۲ و ۳۳.
47. در منبع مذکور، عبارت «و ربینا لکم أموالکم» آمده است؛ ولی ظاهراً صحیح چنین است: «و ربینا لکم أولادکم» و ما نیز بر همین اساس ترجمه کردیم.
48. این روایت را سیوطی در الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۱۸، از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است، ولی در سنن بیهقی آن را پیدا نکردیم.
49. الخلاف، ج ۳، ص ۳۱۱.
50. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴.

51. دراسات في ولاية الفقيه، ج ١، ص ٣٦٠ - ٣٦١.
52. تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ٣١٨.
53. عوالي اللئالی، ج ١، ص ٣٥٨.
54. میزان الحکمه، ج ٣، ص ٢٤٥٩، ح ١٦٦٧.
55. بحار الانوار، ج ٢، ص ١٤٤، این روایت، شبیه آن روایت است.
56. النوادر، ص ١٥٦.
57. احزاب، آیه ٤.
58. توبه، آیه ١٠٨.
59. نور، آیه ٣٧.
60. احزاب، آیه ٢٣.
61. یکی از این مقدمات در کلام برخی از اصولی‌ها، نبود قدر متیقن در مقام تخاطب است. آخوند خراسانی در کتاب کفایه، این دیدگاه را پذیرفته و معتقد است که در صورت وجود قدر متیقن در مقام تخاطب، اطلاق منعقد نمی‌شود (کفایه الاصول، ج ١، ص ٢٤٧، مؤسسه نشر اسلامی). بنابراین، استدلال به اطلاقات یاد شده جایز نیست؛ زیرا قدر متیقن در مقام تخاطب (مرد) وجود دارد. اما بعضی از دانشمندان اصول مانند میرزای نایینی در کتاب فوائد الاصول (ص ٥٧٥) و دیگران این شرط را قبول ندارند و معتقدند که تمسک به اصل اطلاق بدون اعتبار این شرط در میان مقدمات حکمت، جایز است؛ و بنابر این می‌توان به اصل اطلاق تمسک نمود.
62. وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ٤، ح ٥. این روایت را شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، ج ٣، ص ٢، ح ١، و نیز کلینی در کافی، ج ٧، ص ٤١٢، ح ٤، و شیخ طوسی در تهذیب الاحکام، ج ٦، ص ٢١٩، ح ٨، روایت کرده‌اند.
63. این روایت را شیخ حر عاملی در دو جای کتاب وسائل الشیعه ذکر کرده است: ج ١٨، ص ٦، ح ١ و ج ١٤، ص ١٦٢، ح ١.
64. وسائل الشیعه، ج ١٤، ص ١٦٢، ح ١. این روایت که از جابر جعفی از امام باقر (ع) نقل شده است، مضمونی مشابه روایت رسول خدا (ص) دارد.
65. همان، ص ١٢٠، ح ١ و ٣.
66. فروع کافی، ج ٢، ص ٦١.
67. من لایحضره الفقیه، ج ٢، ص ٣٤٨.
68. همان، ج ٢، ص ١٨٣.
69. علل الشرایع، ص ١٧٤.
70. الامالی، ص ٢٧٥، طبع مؤسسه بعثت.
71. وسائل الشیعه، ج ١٤، ص ١٢٩ - ١٣٠، ح ٧.
72. شرایع الاسلام، ج ٤، ص ٦٧ - ٦٨.
73. مسالک الافهام، ج ١٣، ص ٣٢٧.
74. جواهر الکلام، ج ٤٠، ص ١٢.
75. مستند الشیعه، ج ١٧، ص ٣٥.
76. مواهب الجلیل، ج ٦، ص ٨٧ - ٨٨ و حاشیه الدسوقی، ج ٤، ص ١١٥.

77. تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۱۰۶ و المجموع (نووی)، ج ۲۰، ص ۱۲۷.
78. المغنی مع الشرح الكبير، ج ۱۱، ص ۳۸۰.
79. المحلی، ج ۸، ص ۵۲۸.
80. الخلاف، ج ۳، ص ۳۱۱؛ المغنی مع الشرح الكبير، ج ۱۱، ص ۳۸۰.
81. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۴۴۴.
82. الاحکام السلطانية، ص ۶۵ و المغنی مع الشرح الكبير، ج ۱۱، ص ۳۸۰.
83. نظام القضاء فی الاسلام (مرصفاوی)، ص ۲۵.
84. احکام القرآن (ابن عربی)، ج ۳، ص ۱۴۴۴.
85. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۱۵.
86. روضة المتقين، ج ۱۲، ص ۱۰۱.
87. الخلاف، ج ۳، ص ۳۱۱.
88. المبسوط، ج ۸، ص ۱۰۱.
89. النهاية، ص ۳۷۷.
90. المقنعه، ص ۷۲۱.
91. الکافی فی الفقه، ۴۲۱.
92. الغنیة، ج ۱، ص ۴۳۶.
93. المراسم العلویة، ص ۲۳۰.
94. این روایت را مسلم و ترمذی و دیگر ائمه حدیث و حفاظ ذکر کرده‌اند.
95. اطمینان نیز در حکم قطع و یقین است.
96. اطمینان، در حکم علم است و اعتبار اطمینان در نزد مردم همانند اعتبار علم است.
97. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۵۱، طبع مؤسسه الاعلمی، بیروت.
98. فوائد الاصول (کاظمی) تقریرات بحث محقق نایینی، ج ۳، ص ۳۲۴، قم، ۱۴۰۴ هـ.
99. به نمونه هایی از این آیات و روایات توجه کنید: با مطالعه قرآن در می‌یابیم که خداوند مردان و زنان را از یک نفس (نور) آفریده است و آنها را در مراتب انسانیت و تقرب به خود یکسان قرار داده و برتری هریک را بر دیگری بر اساس تقوا دانسته است. خداوند تصریح کرده که مردان و زنان را از یک انسان آفریده است: «... الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجلاً کثیراً و نساءً...» (نساء آیه ۱)؛ «خدایی که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را نیز همانند او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی را (در روی زمین) پراکنده ساخت». «والله جعل لکم من أنفسکم أزواجاً و جعل من أزواجکم بنین و حفدة و رزقکم من الطیبات...» (النحل، آیه ۷۲)؛ «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه هایی به وجود آورد و از غذاهای پاکیزه به شما روزی بخشید...». «خداوند در آغاز خلقت هر دو را با هم در بهشت جای داد: «و یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة فکلا من حیث شئتما...» [الاعراف، آیه ۱۹]؛ «ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر چیزی که خواستید بخورید...». اما شیطان هر دو را فریب داد و این گونه نبود که زن از مرد به شیطان نزدیک تر باشد و شیطان را زن نسبت به مرد تسلط بیشتری داشته باشد: «فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سؤاتهما... فذلا هما بغرور...» [الاعراف آیه ۲۰ - ۲۲]. «سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از اندامشان پنهان بود آشکار سازد...» و به این ترتیب آنها را

با فریب دادن، از مقامشان پایین آورد... و شیطان سوگند خورد که فرزندان آدم - چه زن و چه مرد - را گمراه کند و از میان آنها بندگان مخلص خدا اعم از زن و مرد را استثنا کرد:

«قال ربّ بما أغويتني لأزّينّ لهم في الارض و لأغوينهم أجمعين إلاّ عبادك منهم المخلصين» (الحجر، آیه ۳۹ - ۴۰) «شیطان گفت: «پروردگارا، چون مرا گمراه ساختی، من نعمت‌های مادی را در روی زمین در نظر انسان‌ها زینت می‌دهم و همگی آنها را گمراه می‌کنم، مگر بندگان مخلصت را». البته شیطان بر بندگان خدا اعم از مرد و زن تسلط ندارد، بلکه شیطان بر اولیای خود تسلط دارد: «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان...» (اسراء، آیه ۶۵)؛ «تو هرگز بر بندگان من سلطه‌ای نخواهی داشت. «انّما سلطانه علی الذین یتولّونه...» (نحل، آیه ۱۰۰)؛ تسلط شیطان تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند. ... در همه این مراحل، مرد و زن با همدیگر یکسانند. خداوند انسان را گرمی داشت. آن گاه که وی را آفرید و پیکرش را شکل داد و از روح خود در او دمید و به فرشتگاه فرمان داد که به او سجده کنند، و این بزرگداشت را به مردان اختصاص داد: «فإذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» (حجره، آیه ۲۹)؛ «هنگامی که آفرینش آن را به پایان رساندم از روح خودم در او (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم و فرمان دادم تا همگی برای او سجده کنید.»

خداوند به نیکان - اعم از مرد و زن - وعده بهشت، و به بدان - اعم از مرد و زن - وعده جهنم داده است بدون این که میان مرد و زن تفاوتی قائل شود: «انّ الابرار لفي نعيم و انّ الفجار لفي جهيم» (انفطار، آیه ۱۳ و ۱۴)؛ «یقیناً به نیکان نعمت‌های فراوانی می‌دهیم و انسان‌های بد در دوزخ خواهند بود.»

خداوند به هریک از دو جنس که عمل صالح انجام دهد، وعده بهشت داده است: «و من يعمل من الصالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئك یدخلون الجنّة...» (نساء، آیه ۱۲۴)؛ «کسی که عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، این فرد و مانند آن داخل بهشت می‌شوند...» میان مردان و زنان در عقل و فطرت و خلقت، برابری قرار داده شده و امانت بزرگی را که کوه‌های بزرگ از پذیرش و حمل آن عاجز ماندند، به عهده هر دو گذاشته شده است (آیه ۷۲ از سوره احزاب). در هدف خلقت، میان مرد و زن برابری قرار داده شده است و آن هدف، عبارت است از عبادت و معرفت الهی (آیه ۶۵ از سوره ذاریات). خداوند در بهره‌مند کردن افراد از حیات طیّبه، فرقی بین زن و مرد قائل نشده است: «من عمل صالحاً من ذکرٍ أو أنثی و هو مؤمن فلنجزيه حیاة طیبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون» (نحل، آیه، ۹۷)؛ «هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن باشد او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم، و پاداش آنها را به بهترین وجه ممکن خواهیم داد.» خداوند هر دو جنس را در استجاب دعا و عدل و احسان نسبت به آنها یکسان قرار داده است: «فاستجاب لهم ربهم انّی لا اُضیع عمل عامل منکم من ذکرٍ أو أنثی بعضکم من بعض...» (آل عمران، آیه ۱۹۵)؛ «خداوند درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ فردی از شما را چه زن باشد و چه مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از یک نوع و از یک جنس هستید» خداوند میان مردان و زنان مؤمن در مغفرت و پاداش عظیم، در برابر کارهای نیک تفاوتی ننهاده است و در این جهت میان مرد و زن تفاوتی وجود ندارد: «انّ المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرين و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الذاکرین اللّهُ کثیراً و الذاکرات أعدّ اللّهُ لهم مغفرةً و أجراً عظیماً» (احزاب، آیه ۳۵) «یقیناً خداوند برای مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبیا و زنان شکیبیا، مردان خاشع و زنان خاشع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، مردانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، مغفرت و پاداش عظیمی در نظر گرفته است.» خداوند میان مردان و زنان نیکوکار، در وارد شدن به بهشت برابری قرار داده و فرموده است: «و من يعمل من الصالحات من ذکرٍ أو أنثی و

هو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة» (نساء، آیه ۱۲۴)، «کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد این فرد و مانند آن داخل بهشت می‌شوند...».

... «ومن عمل صالحاً من ذكر أو أنثى و هو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة...» (غافر، آیه ۴۰)؛ «هرکس کار شایسته‌ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد، این فرد و مانند آن وارد بهشت می‌شوند.»

خداوند معیار برتری میان مردها و زن‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها را تقوا قرار داده و فرموده است: «يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر أو أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم...» (الحجرات، آیه ۱۳)؛ «ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را در قالب گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست...».

خداوند مردان و زنان را مکمل و یار یکدیگر معرفی کرده است و هر یک از این دو جنس تا وقتی که به دیگری ملحق نشود ناقص است و نقصش جز با همراهی با جنس دیگر بر طرف نمی‌شود: «هنّ لباس لکم و أنتم لباس لهنّ»؛ هریک از این دو جنس به منزله پوشش دیگری است و هریک از این دو به دیگری نیازمند بوده و در عین حال مکمل آن نیز می‌باشد.

خداوند در جامعه اسلامی رابطه میان مردان و زنان را براساس ولاء قرار داده و هر عضوی در این جامعه داخل در شبکه علاقه و ولاء است؛ در نتیجه برخی - چه زن و چه مرد - اولیای بعضی دیگر خواهند بود: «فاستجاب لهم ربهم أنى لا أضيع عمل منكم من ذكر أو أنثى بعضكم من بعض...» (آل عمران، آیه ۱۹۵)؛ «خداوند درخواست آنها را پذیرفت؛ و فرمود: من عمل هیچ نیکوکاری از شما را زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد؛ شما از یک نوع و از یک جنس هستید.»

شأن نزول این آیه در یک روایت چنین آمده است: «أم سلمه به رسول خدا عرض کرد: چرا نام مردان در هجرت برده می‌شود، ولی نام زنان برده نمی‌شود؛ در این هنگام خداوند آیه مزبور را نازل کرد... معنای آیه این است که بعضی از شما در نصرت دین و موالات، از بعضی دیگر هستتید (مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۱۴، انتشارات ناصر خسرو، تهران).

پیامبر اکرم (ص) از مردان و زنان به «شقائق» (نیمه‌های دیگر) تعبیر کرده است و این واژه در احادیث نبوی فراوان تکرار شده است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إنما النساء شقائق الرجال»، و «إن هنّ شقائق الرجال» و «إن النساء شقائق الرجال» (السنن الکبریٰ بیهقی)، ج ۱، ص ۱۶۸ و کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۸۲).

معنای «شقائق» این است که زنان در تما خصلت‌ها و ارزش‌های انسانی نظیر مردان هستند، به جز اختلافاتی که به منظور تکامل هر دو جنس وجود دارد.

امام صادق (ع) زنی را که در خرج کردن میانه رو باشد و از ولخرجی خودداری نماید از عاملان و کارگزاران الهی دانسته و فرموده است: «فتلك عامل (عامله ظ) من عمال الله، و عامل الله لا یخیب ولا یندم»؛ «چنین فردی کارگزاری از کارگزاران خداوند است و کارگزار خداوند زیان نمی‌بیند و پشیمان نمی‌شود.»

مردی به محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: همسری دارم که وقتی وارد خانه می‌شوم به استقبال می‌آید و هنگامی که از خانه بیرون می‌روم بدرقه‌ام می‌کند. اگر اثر غم و غصه را در چهره‌ام ببیند دلداریم می‌دهد و می‌گوید: اگر ناراحتی ات برای رزق و روزی است، بدان که مسئول خرج تو کس دیگری است. و اگر برای آخرت ناراحتی، از خداوند می‌خواهم که بر ناراحتیت بیفزاید یعنی هیچ وقت تو را از این حالت معنوی بیرون نیاورد. رسول خدا (ص) فرمود: «إن لله عمالاً، و هذه من عماله، لها نصف أجر شهید»؛ «خداوند عاملان و کارگزارانی دارد که که این زن یکی از آنان است و نیمی از ثواب شهید به وی داده می‌شود.» (وسائل

الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷، ح ۱۱۴)

100. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۸۹.

101. نهج البلاغه، خطبه ٨٠، ص ١٠٦، صبحى صالح.
102. مجمع البيان، ج ٢، ص ٢٧٥.
103. بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٦، ح ٥٨.
104. وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ٥، ح ١.
105. همان، ص ٦، ح ٣.
106. همان، ح ٤.
107. بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٦، ح ٥٨.
108. نهج البلاغه، صبحى صالح، ص ٤٠٥؛ بحار الانوار، ج ٧٧، ص ٢١٣.
109. كنز العمال، ج ١٦، ص ١٨٣.
110. بحار الانوار، ج ١٠٠، ص ٢٥٣.
111. همان، ج ٧٥، ص ١٠٠.
112. ميزان الحكمة، ج ٢، ص ١٥٢٦، ح ٩٨٨٢.
113. همان.
114. الكامل ابن أثير، ج ٢، ص ٢٠٥.
115. المصنف، ج ٦، ص ١٤١.